

کوردستان

ارگان حزب دمکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۸۹۵ چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ _ ۲۱ مه ۲۰۲۵

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال

کوردستان ایران میدان اصلی مبارزه و فعالیت ما می باشد



■ آمریکایی ها، چه دمکرات ها و چه جمهوری خواهان در خصوص ایران تفاوت نظر بسیاری نداشته اند، هر دو بر تغییر رفتار حکومت ایران تأکید می کنند، نه تغییر نظام سیاسی این کشور.

■ من بر این باورم که آمریکایی ها پشت اسرائیل را خالی نخواهند کرد و در صورت تحقق هرگونه بده و بستانی اگر امنیت سیاسی اسرائیل به مخاطره افتد، آمریکا از این کشور دفاع خواهد کرد.

■ میان یک نیروی مسلح و ملت تحت ستم که با یک دولت قدرتمند در جنگ و ستیز است، نباید همواره منتظر بالانس بود و اصولاً اگر بالانس برابر باشد این مشکل به راحتی حل و فصل نخواهد شد.

■ چگونگی روند حل مسأله ی کورد در هر بخشی از کوردستان می تواند حامل پیامی برای دیگر بخشهای کوردستان نیز باشد.

«متن این مصاحبه با سخنگوی حزب دمکرات کوردستان ایران در صفحات ۳، ۲ و ۵ درج گردیده است»

سخنگوی حزب دموکرات کوردستان:

پایان پرونده اتمی رژیم ایران به نفع مبارزات حق طلبانه ملت های ایران است



کورد عامل موثر و مهم در مبارزه برای دموکراسی در ایران است

کورد در ایران می تواند یک کارت مهم برای دمکراتیزه کردن ایران و در سطح بین المللی نیز باشد. سخنگوی حزب دمکرات در بخش پایانی سخنان خود در این سمینار به این موضوع اشاره نمود که ما باید مبارزه خود را در همه ابعاد گسترش دهیم و مبارزه ما ابعاد ورزشی، محیط زیست، ادبی و فرهنگی را نیز در خود داشته باشد

به مسئله کورد در کوردستان ایران پرداخت و بیان نمود در ۴۰ سال اخیر رژیم ایران به هر شیوه ای تلاش کرده است که جنبش کورد به رهبری حزب دمکرات را از بین ببرد، اما نتوانسته و علت آن هم از سوی مردم فعالیت های گسترده دسته جمعی در ابعاد مختلف صورت می گیرد، این نیز بزرگترین کات حزب دمکرات و جنبش کورد است و کورد به خوبی روشن ساخته غیر قابل انکار است. وی همچنین بیان داشت که

بیشتر به هم نزدیک می شوند و از این طریق منافع خود را تأمین کنند. در همین چهارچوب سیاست همیشگی آمریکا تغییر رفتار ایران بوده است نه رژیم و این انتظار که آمریکا و اسرائیل به ایران حمله خواهند کرد به دور از واقعیت است. به ویژه که رژیم ایران در معادلات بین المللی چند کارت مانند برنامه اتمی و گروه های نیابتی در دست دارد که آمریکا مجبور است به گونه ای دیگر تعامل کند. عزیزی در بخشی دیگر از سخنان خود

مراحل جنگ سرد که خود را در جبهه مخالف با آمریکا و در بلوک شرق تعریف می کرد. اما روابط بین الملل بر اساس واقعیت نظم جهانی به پیش می رود ولی اکنون در دنیای دو قطبی نیست و نظم جهانی بدون آمریکا شکل نمی گیرد سخنگوی حزب دمکرات در بخشی دیگر از سخنان خود به این موضوع اشاره داشت که ایران در روابط بین الملل با آمریکا در تنش است و آمریکا نیز به گونه ای با ایران رفتار می کند که بتواند

روز چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت سمیناری از سوی خالد عزیزی سخنگوی حزب دمکرات کوردستان ایران تحت عنوان «روابط بین الملل، ایران و کوردستان ایران در معادلات بین المللی برگزار گردید خالد عزیزی در ابتدای سمینار به روابط بین المللی و چگونگی شکل گیری نظم جهانی در سده بیستم و مراحل جنگ جهانی اول و دوم جهانی و مراحل جنگ سرد و جهان دو قطبی اشاره کردند. سپس به روی کار آمدن رژیم ایران در

مذاکرات هسته ای	خلیج و بحران لاینحل نامگذاری	سفر ترامپ؛ در میان دلارهای	رنال پلیتیک به معنای	مبارزات مسلحانه ی کرد و عدم
در تاریکی و غبار!	در سپهر ایرانیت	عربی و فقر ایرانی	ادامه مبارزه علیه اشغالگری	اعتقاد رژیم به حل مسئله کورد
رضا دانشجو	کیوان درودی	البرز روئین تن	آزاد مستوفی	خالد عزیزی
۷	۷	۵	۴	۲

خالد عزیزی:

مبارزات و دفاع مسلحانهی پیشمرگان کورد نتیجهی عدم اعتقاد جمهوری اسلامی به رویکرد مذاکرات سیاسی برای حل مسئلهی کورد بوده است

اشاره: روز سه‌شنبه و در برنامه

صفحه ۲ بی‌بی‌سی فارسی، خالد عزیزی سخنگوی حزب دموکرات کردستان ایران همراه با دکتر کامران متین به بررسی چگونگی و پیامدهای منطقه‌ای تصمیم حزب کارگران کردستان بر انحلال خود پرداختند. "کوردستان" گزیده‌ای از پاسخ‌های سخنگوی حزب دموکرات به پرسش‌های مطرح شده در این برنامه را بازنشر کرده است.

دیدگاه حزب دموکرات در رابطه با این رویکرد pkk

در کلیت خود حزب دموکرات کوردستان ایران معتقد است که حل مسئلهی کورد در ترکیه از طریق گفتگو و از طریق مسالمت آمیز باید در جهتی باشد که دو ملت ترک و کورد در ترکیه این دوران خشونت و جنگ را پشت سر بگذارند و ما از حل دموکراتیک و صلح آمیز این مسئله استقبال می‌کنیم. تا آنجا نیز که به چگونگی این روند و عکس العمل ترکیه بر می‌گردد، این رویکرد باید توسط خود پ.ک.ک و مردم کورد در کوردستان ترکیه مورد قضاوت قرار بگیرد.

چرایی استقبال حزب دموکرات؟

علتش این است که در ترکیه یک دموکراسی نسبی و رقابت احزاب وجود دارد و خود مسئلهی کورد در ترکیه در پارلمان این کشور مطرح است و احزاب غیر کورد ترکیه نیز به این مسئله و حل دموکراتیک آن تا اندازه‌ی علاقه نشان داده‌اند. بنابراین یک برآیندی از طرح مسئله در پایتخت ترکیه و در پارلمان ترکیه هست که ما همچون سناریویی در ایران نداریم. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی چنین فضای بازی برای طرح چنین بحث‌هایی در سطح مجلس و در محافل سیاسی پایتخت در میان جریان‌های مختلفی ایرانی در رابطه با حل مسئلهی کورد وجود ندارد. به عبارت دیگر بر خلاف ترکیه، همچون نفس سیاسی‌ای در ایران وجود ندارد که در نتیجهی اعتراف به این واقعیت‌ها به دنبال راهکار و حل آن نیز باشد، امری که اکنون در ترکیه در جریان است.

احتمال طرح حل مسئلهی کورد در ایران

این احتمال تابعی است از مبارزات مردم در داخل ایران. مردم کورد در کوردستان ایران هزینه‌های بسیار زیادی را در جهت استقرار دموکراسی و اعتراف به حق و حقوق ملی خود متحمل شده‌اند. ما امیدواریم که در ایران هم در میان غیر کوردها و مشخصا در تهران پایتخت و در میان مردم و جریان‌های سیاسی غیر کورد در پایتخت این موضوعات در سطح گسترده مطرح شود. در کوردستان عراق

ما می‌بینیم که قانون اساسی عراق به حق و حقوق کوردها اعتراف کرده و حاکمیت سیاسی خود را طبق این قوانین برپای کرده‌اند. در سوریه نیز شاهد روند امیدوار کننده‌ای هستیم که در آن با اعتراف به حق و حقوق کوردها در یک سوریه‌ی دموکراتیک نقطه پایانی بر این کشمکش و جنگ‌های خونین داخلی گذاشته شود. در ترکیه نیز حل مسئلهی کوردها تبدیل به یک موضوع کلان سیاسی شده و بنابراین در تمام کشورهای منطقه تنها ایران است با انکار مسئلهی کورد و مطالبات سیاسی و دموکراتیک سایر ملت‌های ایران بر اساس همان سیاست تبعیض و مرکزگرایی به پیش می‌رود. جمهوری اسلامی از همان ابتدا و تاکنون کوردستان ایران را تبدیل به یک زون امنیتی کرده است، ولی تاریخ مبارزات کورد نشان داده است که جمهوری اسلامی در تحمیل سیاست‌های خود بر کوردستان موفق نبوده و قادر به تداوم آن در آینده نیز نخواهد بود.

احتمال مجدد مبارزات چریکی و مسلحانه

کوردها همیشه معتقد به حل مسالمت‌آمیز مطالبات سیاسی و ملی خود بوده‌اند و اگر در پایتخت کشورهایی که کوردها در آن زندگی می‌کنند این حقوق و مطالبات از طریق دموکراسی و مذاکره و گفتگو راهکرد قانونی داشته باشد، کوردها هیچ علاقه‌ای به مبارزه‌ی مسلحانه ندارند. در کوردستان ایران نیز مبارزه‌ی مسلحانه‌ی کوردها و پیشمرگان کوردستان ایران نتیجهی شکست مذاکرات و گفتگوی هیات نمایندگی خلق کورد با دولت موقت جمهوری اسلامی و یورش نیروهای دولتی به کوردستان بود. به عبارتی دیگر کوردها به دفاع از خود برخاستند و بعدها هم کوردها باز اقدامات مسالمت‌آمیز دیگری نیز برای حل این مسئله انجام دادند، منتهی جمهوری اسلامی تمام این موضوعات را نادیده گرفته و سیاست خود را همواره بر دو محور امنیتی کردن کوردستان و تهاجم به حقوق و سرزمین کوردها استوار کرده و اصولا اجازه به رشد و پویایی فضای سیاسی نداده است. پس مبارزه‌ی مسلحانه رویکرد و پدیده‌ای نیست که کوردها علاقه‌ای بهش داشته باشند، بلکه آنها ناگزیر در راه دفاع از حق و حقوق خودشان به ناچار آن را در پیش گرفته‌اند. ما امیدواریم که روند تحولات در خاورمیانه حداقل در آینده‌ی ایران هم به شیوه‌ای پیش برود که اصولا دموکراسی و لزوم همزیستی و احقاق حقوق همه‌ی ملت‌های ایران در داخل یک ایران دموکراتیک پایه‌ی این تفاهم جمعی و دستور کار همه‌ی ما باشد، بخصوص فعالین ایرانی در داخل ایران و کوردستان ایران.

خالد عزیزی:

حزب دمکرات نیک واقف است که مبارزه‌ی خود را در کجا به پیش برد و در کجا پی وظایف و مسئولیتهای خود باشد



آیا توافقی صورت خواهد گرفت یا خیر. آن وقت کارشناسان امنیتی و اطرافیان ترامپ بررسی خواهند کرد که اگر با ایران به توافق نرسند چه باید بکنند. در این حالت ممکن است از عراق، ترکیه، آذربایجان و این مناطق نیز دیدار کند. یعنی سفرهای ترامپ تابعی از برنامه‌های او است و فردی است که کارشناسان و افراد آگاهی را در کنار خود دارد و در این زمینه‌ها حتما اطلاعات لازم را در اختیار وی قرار خواهند داد.

نشستهای رژیم و آمریکا تا حال حاضر نتیجه‌ای در پی نداشته و یا نتیجه بخش بوده ولی هنوز ملموس نیست؟

برای هردو طرف نتایجی در پی داشته است. چرا می‌گوییم برای هر دو طرف؟ چرا که نشست یعنی مذاکره و بده و بستان. تا اینجا این نتیجه را داشته که ایران ناچار شده با آمریکا گفتگوی مستقیم انجام دهد و همین امر دستاوردی است برای آمریکا و شخص ترامپ. برای ایران نیز این دستاورد را داشته که آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت در نحوه‌ی تنظیم مناسبات و تثبیت سیاست‌هایش در منطقه و آینده‌ی خویش به ایران نیاز دارد. حال هردو طرف از منظر موفقیت‌هایی که برای خود متصور می‌شوند، به پیش می‌روند. ترامپ پنهان نکرده است که مذاکرات به خوبی پیش می‌روند و با ایرانیان می‌تواند معامله کند. اما به نظر من هنوز زود است که وارد مرحله‌ی دیگری شوند و فعلا در مرحله‌ی اعتماد به یکدیگر و اعتمادسازی میان طرفین یعنی آمریکا و ایران هستند که چندان آسان هم عملی نخواهد شد.

چرا ایران همواره مایل است که مذاکرات به صورت سری انجام شود؟

دلیل آن این است که جمهوری اسلامی حدود پنجاه سال است که علیه آمریکا شعار می‌دهد و خامنه‌ای همواره آمریکا را دشمن خطاب کرده و اگر نیم ساعت سخنرانی کند شاید هشت نه بار واژه‌ی دشمن را بر زبان آورد. در این حالت اگر

اگر قادر به حل و فصل آنها نیز نباشد، به معنای آنست که نسبت به رویدادها بی‌تفاوت نیست. علاوه بر همه‌ی اینها از اقتصادی قدرتمند و قدرت نظامی بزرگی برخوردار است و در معادلات بین‌المللی تکلیف هیچ موضوع امنیتی بدون نقش آمریکا روشن نخواهد شد و ایران نیز به خوبی به این نکته واقف است. ترامپ همچنین به برخی از بازیهای منطقه‌ای نیز دست زده است و از قرار معلوم از اسرائیل دیدار نخواهد کرد و مدتی است که گفته می‌شود با نتانیاهو چندان میانه‌ای ندارد. در حقیقت من پیش‌بینی نمی‌کردم که در دیدارش از عربستان با احمد الشرع، رهبر جدید سوریه ملاقات نماید. یعنی ترامپ به بازیهایی دست می‌زند و این تحرکات و بازیها بخشی از پیام آمریکا به ایران هستند. به همین دلیل به نظر من ایران را در وضعیتی قرار خواهد داد که مجبور به توافق گردد، زیرا ایران کارت چندان‌ی در دست ندارد و مهمترین کارت آن برنامه‌ی هسته‌ای‌اش است که جهان را به وسیله‌ی آن به گروگان گرفته است.

به دیدار ترامپ با احمد الشرع اشاره کردید، چندی بعد معلوم شد که آمریکا تحریمها علیه سوریه را نیز لغو کرده است. این امر نشانگر آن است که آمریکا متفاوت‌تر از گذشته و به نحوی دیگر با سوریه تعامل خواهد کرد؟

به نظر من باید منتظر بود و دید که ترامپ چگونه این همه برنامه‌ی گسترده و گوناگون را در زمینه‌های امنیتی و اقتصادی، در خصوص رقابت با چین و روسیه و اروپایی‌ها را دسته‌بندی کرده و در دستور کار قرار خواهد داد. اما معتقدم ترامپ بیشتر تلاش می‌کند سیاستی را در پیش گیرد که در نتیجه‌ی آن آمریکا از لحاظ اقتصادی دست بالا را داشته باشد و سعی چندان‌ی نخواهد کرد که با ابزار نظامی حضور و نیروی نظامی قدرتمند آمریکا را به‌عنوان امر واقع تحمیل نماید.

بنظر شما چرا به عراق سفر نکرد؟

یکی از دلایل آن این است که باید در رابطه با ایران به نتایجی دست یابد یعنی

اشاره: در چند روز اخیر بخش کوردی "گوردکانال" در مصاحبه‌ای ویژه و مفصل با آقای خالد عزیزی، سخنگوی حزب آخرین تحولات منطقه و خوانش و سیاست حزب دمکرات در خصوص تحولات کنونی را مورد بحث قرار داد. "کوردستان" به دلیل اهمیت این مصاحبه بخش مفصلی از آن را برای خوانندگان خود پیاده کرده است.

ترامپ دیدار چند روزهای از خاورمیانه داشت. هدف از این دیدار چه بود؟ دیزاین جدید منطقه یا تغییر موازانات منطقه‌ی خاورمیانه؟

بدون تردید برای ترامپ به‌عنوان رئیس جمهور آمریکا همه‌ی این مسائل مدنظر است. البته ترامپ در صحنه‌ی سیاسی آمریکا در خصوص چگونگی تعامل با رویدادها، سیاست کلان، سیاست خرد و سیاست بین‌المللی از ویژگیهای منحصر به‌فردی برخوردار است، لیکن بدون شک ترامپ تا آنجا که به مصالح آمریکا مربوط است از این دیدگاه به معادلات بین‌المللی، تجاری، سیاست، چگونگی یارگیری و غیره می‌نگرد. به همین دلیل معتقدم که ترامپ با یک دستورکار اینچنین همه‌جانبه به این سفر آمده و تلاش می‌کند در این چارچوب هم دستاوردی برای خود کسب نماید و هم در منطقه موقعیت مناسب‌تری را برای آمریکا ایجاد کند.

ایران در کجای سیاست خارجی و سفر اخیر ترامپ قرار می‌گیرد؟

آمریکایی‌ها، چه دمکرات‌ها و چه جمهوریخواهان در خصوص ایران تفاوت نظر بسیاری نداشته‌اند، هر دو بر تغییر رفتار حکومت ایران تأکید می‌کنند، نه تغییر نظام سیاسی این کشور. لذا به نظر من ترامپ نیز همین موضوع را دنبال خواهد کرد. ترامپ مجموعه کارت‌هایی را در دست دارد تا ایران را تحت فشار قرار دهد و این فشارها ایران را در شرایط و تنگنایی قرار دهد که با آمریکا و به‌ویژه ترامپ به توافق برسد. دلیل آن نیز این است که ترامپ رئیس جمهوری است که با آراء بسیاری برسرکار آمده، رئیس جمهوری است که در مدت کوتاهی مسائل بسیاری را مطرح ساخته که حتی



ادامه‌ی صفحه ۲

مذاکرات علنی باشد در داخل کشور این بازتاب را خواهد داشت که چگونه است با شیطان بزرگ مستقیما مذاکره خواهند کرد. خامنه‌ای پیشتر همواره ادعا کرده که نباید به آمریکا اعتماد کرد و به همین دلیل ایرانیها در این رابطه نگران هستند. اما اکنون شرایط به نحوی است که در داخل جمهوری اسلامی افراد بسیاری وجود دارند که از این نظام انتقاد می‌کنند و حتی کسانی که در میان خودشان، خودی محسوب می‌شدند، اکنون مایلند که مناسباتشان در سطح بین‌المللی به حالت عادی بازگردد. یعنی این عقلانیت در داخل خود نظام و در تهران نیز در میان آنها مشکل ایجاد کرده است.

● این نشستها چه به نتیجه برسند و چه نه، چه بر سر ایران خواهد آمد؟

در هرحال نتیجه‌ی این نشستها برای ایران چندان آسان نخواهد بود. اگر به نتیجه برسند بدون معنا است و اولاً کارت برنامه‌ی اتمی را از دست ایران میگیرند، ثانياً به مفهوم آن است که ایران در سیاست بین‌المللی با مجموعه تعهداتی مواجه خواهد شد که تا آنجا که به خاورمیانه مربوط است دیگر مانند گذشته نمی‌تواند در منطقه به موشک‌پرانی و یکی تازی بپردازد. ثالثاً در رابطه با اسرائیل ناچار به نرمش خواهد شد و همه‌ی اینها بر اوضاع جمهوری اسلامی تأثیر خواهد گذارد.

● نقش اسرائیل در نشستهای آمریکا و ایران چیست؟

به اعتقاد من احتمالاً توافقی میان ترامپ و نتانیاهو وجود داشته باشد، چنین پیداست که آمریکا تلاش کرده به اسرائیل بگوید که در این مذاکرات دخالت نکند تا دست آمریکا در مذاکره با ایران بازتر باشد و ایران را بیشتر وارد چنبره‌ی التزامات نماید و بدین ترتیب غیرمستقیم امنیت اسرائیل را تضمین کند. من بر این باورم که آمریکاییها پشت اسرائیل را خالی نخواهند کرد و در صورت تحقق هرگونه بده و بستانی اگر امنیت سیاسی اسرائیل به مخاطره افتد، آمریکا از این کشور دفاع خواهد کرد.

● اگر مذاکرات به نتیجه برسند اسرائیل چه رویکردی خواهد داشت و اگر نتیجه بخش نبودند چه روی خواهد داد؟

اسرائیل بیشتر از این امر دهم میزند که با تهدیدات امنیتی ایران مواجه بوده و گروههای نیابتی ایران به این کشور حمله می‌کنند، اگر این تهدیدات کنار بروند، روشن است که امنیت اسرائیل تا حدود بسیاری تضمین شده‌است و این دستاورد و پیروزی بزرگی برای اسرائیل محسوب می‌شود. اما اگر چنین اتفاقی رخ ندهد، شرایط پیچیده‌تر می‌شود و من چنین شرایطی را پیش‌بینی نمی‌کنم و به نظرم آمریکا تلاش می‌کند به مکانیزمی دست یابد که به شخص ترامپ به‌عنوان یک دستاورد بگوید که من دوباره به میدان بازگشتم و این مشکل را نیز حل و فصل کردم. پیش‌بینی من این است که همه‌ی هم و تلاش ترامپ آنست که این توافق را بر ایران تحمیل نماید و اگر در این امر به موافقیت نرسد، شاید مشکلات وارد فاز دیگری شوند که هم اکنون نمی‌خواهم وارد جزئیات آن شوم.

● رهبری حزب چگونه به این مذاکرات و نتایج آن می‌نگرد و برنامه‌یش چیست؟

امیدوارم در این مذاکرات برنامه‌ی اتمی

ایران حل و فصل شود. زیرا در هر نقطه‌ی جهان خارج که من حضور داشته‌ام و سخنرانی کرده‌ام و دیدارهایی داشته‌ام، هنگامی که از حقوق بشر و مسأله‌ی کورد در ایران و جنبش دموکراسی و حق‌طلبی خود و سیاستهای حکومت ایران سخن می‌گویم، به سرعت به موضوع برنامه‌ی هسته‌ای ایران بازمی‌گردند. آنها می‌کوشند ایران را با برنامه‌ی اتمی‌اش به جهان معرفی کنند. به همین دلیل به سود ماست که بر سر قضیه‌ی برنامه‌ی اتمی‌اش به توافق برسند. اگر این مشکل تمام شود، هم ما مسائل خود را مطرح خواهیم ساخت و هم مردم ایران در داخل کشور نیز در رابطه با این نظام دستشان بازتر خواهد شد و این سلاح از دست جمهوری اسلامی خارج خواهد شد که به وسیله‌ی آن جهان، منطقه و مردم ایران را به گروگان گرفته است.

ما دیر زمانی زمانی است که در مورد ایجاد بدیلی برای این نظام کار می‌کنیم، صبر و حوصله‌ی فراوانی به خرج داده‌ایم و با همه و یا اکثریت مخالفان نشست داشته‌ایم، اما هنوز به توافق نرسیده‌ایم. در صورت ایجاد فضای جدید رفته رفته باید روح و رنگ و نفسی سیاسی به این تلاشها بدهیم و آنرا بر نتیجه برسانیم، چرا که اگر این نظام سرنگون شده و دستخوش تحولی شود و به عقب‌نشینی دست بزند، چه کسی جایگزین آن خواهد شد؟ مردم در داخل کشور، کشورهای منطقه و جامعه‌ی جهانی نیز این نگرانی را دارند. این بخش دیگر به احزاب سیاسی بازمی‌گردد که چگونه از اپوزیسیون بودن خارج می‌شوند، زیرا اپوزیسیون بودن هنر نیست و در ایران حدود ۸۰-۷۰ درصد از مردم اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند. اما تبدیل شدن به آلترناتیو و داشتن برنامه برای جایگزینی اصل است و حزب ما از این به بعد باید بیشتر در مورد این موضوع کار کند. باید بیشتر بر روی فرهنگ نهادینه کردن مبارزه و فعالیت سیاسی و مدنی کار کنیم و باید گستره‌ی مبارزه را به کلیه‌ی عرصه‌های ورزشی، زیست محیطی، فعالیتهای زبان شناختی، ادبی و فرهنگی توسعه دهیم و در هر زمینه‌ای به کمک یکدیگر بشتابیم و اجازه ندهیم در هیچ عرصه‌ای با مشکل مواجه شویم. کار تشکیلاتی و سازمانی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و یکی از دلایلی که جرج تاون به هیچ نتیجه‌ای نرسید این بود که گردهمایی چند سلب‌ریتی بود و به هیچ سازمان و تشکیلاتی متکی نبود.

● به موضوع کنگره‌ی ۱۲ پ.ک.ک و تصمیم انحلال در راه روند صلح بپردازیم. آیا صلح عنوان درستی است برای این پروسه؟

روند صلح شاید در ابتدای امر به همین اندازه صحیح باشد که جنگ متوقف می‌شود. اما نباید در این مرحله گیر کند و از دیدگاه من پروسه‌ی حل و فصل مسأله‌ی کورد در ترکیه است، چرا؟ زیرا این بحث در پارلمان مطرح گشته است و رئیس جمهور در مورد آن سخن می‌گوید و از یک قانون اساسی جدید سخن به میان می‌آید و طرفها باید طبق این موارد به دنبال راهکار و راه‌حل باشند. روی هم رفته ما وارد جزئیات این موضوع نمی‌شویم، اما سیاست حزب دمکرات آنست که از مذاکره و گفتگو

به منظور حل مشکل کورد در ترکیه حمایت می‌کنیم و امیدواریم پروسه‌ی حل مسأله‌ی کورد در ترکیه با شرکت همه‌ی طرفها به نتیجه برسد. ما معتقدیم که اگر این برداشت از سوی کوردها و ترکها در ترکیه نهادینه شده و در سطح پارلمان و از طرف کلیه‌ی طرفها پذیرفته شود، می‌تواند دستاوردهای خوبی به همراه داشته باشد.

● شما توازنی در این پروسه و توافقی مشاهده می‌کنید؟

میان یک نیروی مسلح و ملت تحت ستم که با یک دولت قدرتمند در جنگ و ستیز است، نباید همواره منتظر بالانس بود و اصولاً اگر بالانس برابر باشد این مشکل به راحتی حل و فصل نخواهد شد. به نظر من باید بدین شیوه به موضوع بنگریم که در صورت تداوم این پروسه جریانهای سیاسی غیر کورد در ترکیه تا چه حد به وعده‌ها و تعهدات خود عمل خواهند کرد. سیاست کورد در آنجا به طور کلی باید این باشد که موانعی که پیش خواهند آمد نباید به عاملی تبدیل شوند که پروسه‌ی مزبور را به سادگی متوقف نموده و یا ناکام بگذارند. دلیل آن هم این است که شاید جنگ و انقلاب و مبارزه‌ی مسلحانه آسان باشد، اما مذاکره و جنگ قانون و نبرد سیاسی و نزاع پارلمانی و پاسخگویی به مجموعه انتظارات مردم اعمال از کورد و ترک صبر و حوصله و پایداری می‌خواهد. در آنجاست که معلوم می‌گردد کورد در این عرصه چگونه می‌تواند به خوبی پیش برود.

● پروسه‌ی صلح در ترکیه می‌تواند چه پیامی برای کوردستان ایران داشته باشد؟

چگونگی روند حل مسأله‌ی کورد در هر بخشی از کوردستان می‌تواند حامل پیامی برای دیگر بخشهای کوردستان نیز باشد. نخست: آنچه که در عراق به میان آمد و مسأله‌ی کورد در اینجا در چارچوب فدرالیزم حل شده و در قانون اساسی عراق تثبیت شده است. یا در سوریه در پی سرنگونی حکومت بشار اسد، دیدیم که مسأله‌ی کورد به شیوه‌ای وارد معادلات گشته و خوشبختانه کوردهای سوریه می‌کوشند در این خصوص بی‌تفاوت نبوده و با آن همگام باشند؛ لذا این نیز پیامی است که می‌شود مسأله‌ی کورد در هرکدام از این کشورها مطرح گشته و راه‌حل ویژه‌ی خود را داشته باشد. وضعیت کورد در حال حاضر به گونه‌ای است که در هیچکدام از کشورهایی که کوردها در آن به‌سرمی‌برند، دیگر هیچکس نمی‌تواند مسأله‌ی کورد را انکار نماید. بنابراین کورد بخشی از راه‌حل و فرصتی است برای استقرار دموکراسی در این کشورها. جنبه‌ی دیگر آن است که در هیچکدام از این کشورها دیگر ممکن نیست به شیوه‌ی گذشته کورد تحت ظلم و ستم باشد و بخواهند همه چیز را در مورد کوردها امتحان کنند. فاکتور دیگر آن است که شرایط ترکیه می‌تواند حاوی پیامی به مردم در ایران باشد مبنی بر این که حزب دمکرات در ۸۰ سال حیات خود در راستای حل مسالمت آمیز مسأله‌ی کورد مبارزه‌ی فراوانی کرده و هزینه‌های بسیاری متحمل گشته و شخصیت بزرگی چون د. قاسملو جان خود را برسر این متد فدا کرد. به همین دلیل باید در تهران غیر کوردها به این نتیجه رسیده باشند که مشکل کورد تا کی باید اینگونه حل نشده باقی بماند و چرا در کشورهای دیگر حل و فصل می‌گردد، اما در ایران نه. ما در اینجا باید به افراد بسیار به‌ویژه در شهرهای

بزرگ و پایتخت که از این حکومت ناراضی بوده و به مناسبتهای گوناگون با کوردها و مسأله‌اش همدردی می‌کنند، روی آوریم و همه‌ی آنها را تشویق کنیم که این موضوعات را بیشتر مطرح نمایند. این می‌تواند پارامتر خوبی باشد و هم ما برسر آن کار کنیم و هم به‌ویژه در داخل کشور در خصوص آن اقدام نماییم و هم در تهران مردم کورد آن را با دوستان و آشنایان خود در میان بگذارند.

● در شرایط فعلی حزب دمکرات توافقی امنیتی ایران و عراق را چگونه ارزیابی می‌کند؟

ما از همان ابتدا گفته‌ایم که این توافق تهران و بغداد حاوی دو نکته‌ی اساسی است. یکی از این نکات آنست که تهران رسماً از حکومت عراق درخواست کرده است که حزب دمکرات کوردستان ایران در داخل کشور عملیات نظامی نداشته باشد. در خارج از این درخواست ایران ما خود رأساً مدتی است که این شیوه از مبارزه را تعلیق کرده‌ایم و به‌ویژه گفته‌ایم که از کوردستان عراق و خاک عراق نیروی پیشمرگ خود را به منظور عملیات نظامی اعزام نمی‌کنیم. نکته‌ی دوم به چگونگی حضور حزب دمکرات و رهبری حزب و قرارگاههای حزب دمکرات کوردستان ایران مربوط می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق افراد و خانواده و سازمانهای مدنی و مدارس و درمانگاه و همچنین افراد مسن و سالمند حزب در آنها اسکان یافته‌اند. در این رابطه نیز حکومت عراق و حکومت اقلیم کوردستان با حزب دمکرات در ارتباط بوده‌اند و خوشبختانه تفاهم کاملی میان ما وجود دارد. مسأله این است که حزب دمکرات کوردستان ایران تلاش می‌کند در این معادلات به عامل تشنج و ناامنی تبدیل نشود. به همین دلیل یکبار دیگر بر این نکته تأکید می‌کنیم که میدان و عرصه‌ی مبارزه‌ی حزب دمکرات عراق نیست، بلکه داخل کوردستان ایران است و این امر نیز در کلیه‌ی عرصه‌های مبارزه‌ی سیاسی و مدنی کورد در ایران پیداست. چیزی که در جنبش ژینا کاملاً بازتاب یافت و در نوروژ امسال نیز پیامهای خود را تکرار کرد. به همین دلیل حزب دمکرات می‌داند که مبارزه‌ی خود را در کجا به پیش ببرد و در کجا در پی وظایف و مسئولیتهای خویش باشد.

● آیا فشارهایی که بر دیگر نیروها جهت انتقال به نقطه دیگر وجود داشت، متوجه حزب دمکرات نیز بود؟

پیشتر نیز اشاره کرده‌ایم که شرایط و موقعیت به خود حزب دمکرات ارتباط دارد. ما در امور و چگونگی مناسبات دیگر نیروها دخالت نمی‌کنیم، اما بدون تردید حزب دمکرات نیز تحت فشار بوده است. اما این سیاست را انتخاب کرده‌ایم که خود را درگیر خصومت با عراق نکنیم و وارد کشمکش با حکومت اقلیم کوردستان نشویم. به همین دلیل تلاش کرده‌ایم با دیالوگ و گفتگو فهم متقابل به‌ویژه در این مرحله که سازمان ملل متحد نیز در میان ما حضور داشت، مستقیم و غیر مستقیم با طرفها برسر معرفی خود و شناساندن شرایطمان تلاش کنیم و در نتیجه شرایطی پدید آمده که هنوز مثمر ثمر بوده است.

● در شرایط حاضر چگونه به سیاست مذاکره با جمهوری اسلامی می‌نگرید؟

دیدگاه حزب دمکرات در خصوص حل

کوردستان

مسأله‌ی کورد روشن است. پیشوا قاضی محمد در دوران جمهوری کوردستان درگاه دیالوگ و گفتگو با حکومت تهران را مسدود نکرد. به دنبال انقلاب ۵۷، هیأت نمایندگی خلق کورد با تهران به مذاکره نشست، به‌ویژه دکتر قاسملو که سخنگوی هیأت مزبور بود، تمام تلاش خود را کرد تا به توافق دست یابیم. د. قاسملو گفته‌ی بسیار زیبایی دارد و همان هنگام اظهار داشت که اگر قرار باشد یک روز هم جنگ و حمله به کوردستان به تعویق افتد، ما باید برای آن تلاشن نماییم. پس از این مرحله نیز این پرنسیپ در حزب دمکرات باقی ماند و در این راه متأسفانه دکتر قاسملو را نیز از دست دادیم. ما هنوز نیز بر این باوریم که بهترین راه‌حل مسأله‌ی کورد در ایران گفتگو و مذاکره است. این که ماهیت این نظام قادر به قبول این امر نیست و کارنامه‌ی آن در کوردستان و علیه ما چه بوده و کوردستان را چگونه به یک منطقه‌ی امنیتی تبدیل کرده است، نباید موجب آن شود که ما این اسلحه را به سادگی از دست بدهیم که اگر روزی مجال و فضایی برای حزب دمکرات ایجاد شد و با چنین پیشنهادی مواجه گردید، بگوید که مذاکره نخواهم کرد. چرا مذاکره صورت می‌پذیرد؟ شما اگر با طرفی درگیر باشید، برای آن مذاکره می‌کنید که مشکل را حل و فصل نمایید. به همین دلیل سیاست ما آن است که اگر روزی از روزها جمهوری اسلامی با طرح و برنامه چنین پیشنهادی را به حزب دمکرات ارائه دهد، ما به‌عنوان حزب دمکرات آماده‌ایم آن را مورد بررسی قرار دهیم. چرا آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم؟ چرا وقت خود را صرف آن می‌کنیم؟ چرا مذاکره می‌کنیم؟ برای آن که فرصتی ایجاد نماییم که اگر در آن راه چاره‌ای وجود داشت از آن بهره گیریم؛ برای آن که نه تنها به مردم خود که جمهوری اسلامی را خوب می‌شناسند، بلکه به ایرانیان غیر کورد بگوییم که حزب دمکرات با همه‌ی تلاش و مبارزه‌اش که در کوردستان نقش به‌سزایی دارد، می‌کوشد که از طریق مذاکره این مسأله را حل و فصل نماید. به همین دلیل گفتگو و مذاکره اصلی است در سیاست و ما نباید از آن وحشت داشته و با شرمساری از آن سخن گفته و از آن فرار کنیم. این که ماهیت این نظام چیست و آیا قدم پیش خواهد گذارد یا خیر موضوع دیگری است. او ما را فرا می‌خواند، نقطه نظرات خود را ارسال می‌نماید، ما به آنها گوش می‌دهیم و اگر دریافتیم که متدهایش همان متدهای گذشته است و حاوی نکات جدیدی نیست، طبیعتاً مبارزه و فعالیت ما به قوت خود باقی بوده و به پیش خواهد رفت. در چند سال اخیر هم مسأله به همین شیوه بوده است و چند بار با آنها نشست داشته‌ایم و همه‌ی این نشستها موجب آن نگشته‌اند که ما تلاش و مبارزه و فعالیت خود را متوقف نماییم، برعکس مبارزه ما گسترده‌تر و پویاتر بوده است.

● آیا در این اواخر نشستی داشته‌اید، یا درخواست نشست شده است؟

این اواخر هیچ نشستی با جمهوری اسلامی نداشته‌ایم و هیچ خواستی از ما نداشته‌اند. البته عجیب نیست که آنها به شیوه‌های گوناگون پیام بفرستند و این پیامها هم ارسال می‌شوند، اما هیچکدام از این پیامها از دیدگاه ما تا این لحظه جدی



ادامه در صفحه ۵

رئال‌پلیتیک به‌معنای ادامه‌ی مبارزه علیه اشغالگری



آزاد مستوفی

مفهوم رئال‌پلیتیک که اغلب به عنوان "سیاست واقع‌گرایانه" ترجمه می‌شود، برخی اوقات به اشتباه فهمیده شده و عمداً یا سهواً به اشتباه فهمانیده و یا مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. در گفتمانهای سیاسی منبعث از حاکمیت نامشروع، به ویژه در مورد استعمار و اشغال، رئال‌پلیتیک به عنوان هنر تسلیم شدن در برابر قدرتمندان تفسیر شده است، محاسبه‌ای همدفدار که می‌خواهد وضع موجود را صرفاً به دلیل وجودش، با عنوان "امر واقع" مشروعیت ببخشد. بر اساس این دیدگاه، رئال‌پلیتیک برای توجیه حکومت استعماری، اشغال نظامی یا سلطه خارجی به عنوان "واقعیت‌هایی" که باید به صورت عمل‌گرایانه پذیرفته شوند، استفاده می‌شود. با این حال، چنین تفسیری هم مبانی فلسفی و هم پیامدهای استراتژیک رئال‌پلیتیک را تحریف می‌کند.

بدون شک خوانش استعمارگرایانه از رئال‌پلیتیک کاملاً مردود است و در واقع رئال‌پلیتیک به معنای تسلیم شدن یا راضی شدن در برابر ظلم نیست بلکه به معنای به رسمیت شناختن واقعیت‌های ملموس هویت ملی، حاکمیت و قلمرو ارضی و اراده مردمی برای استقلال و انتخاب حاکمیت فرم سیاسی است. در سایه این پرتو، سیاست واقع‌گرایانه به سیاست حق تعیین سرنوشت، امتناع از پذیرش اشغال به عنوان "اجتناب‌ناپذیر" و این ادعا تبدیل می‌شود که جنبش‌های رهایی‌بخش و مبارزات ملی نه در خیال پردازی یا ایدئولوژی بلکه در واقعیت‌های انکار ناپذیر تاریخ، جغرافیا و هویت جمعی ریشه دارند.

سوءاستفاده از سیاست واقع‌گرایانه در دیپلماسی بین‌المللی نیز وجود دارد و به وضوح دیده می‌شود. جایی که ابرقدرتها تحت پوشش واقع‌گرایی، اشغال‌گریهای جاری را می‌پذیرند و یا حتی تأیید هم می‌کنند. چه استعمار مداوم سرزمین‌های بومی باشد، چه سیستم‌های حکومتی شبیه آپارتاید در سرزمینهای اشغالی، یا حاکمیت خودخوانده‌ی فردی که تا دیروز شمشیر داعشی به دست داشت و امروز در پروتوکولی دیپلماسی در کاخ الیزه مورد استقبال قرار می‌گیرد، یا ترسیم مجدد مرزها از طریق زور و ارعاب؛ اینها اغلب "واقعیت‌هایی" نامیده می‌شوند که دیگران باید بپذیرند.

چنین تفسیرهایی مقاومت را آرمان شهری یا غیر منطقی به تصویر می‌کشند و سازش با ستمگران را "عمل‌گرایانه" جلوه می‌دهند. این دیدگاه، سیاست واقع‌گرایانه را به تسلیم محض یا موقت در برابر قدرت و هیات حاکمه، حتی زمانی‌که آن قدرت ریشه در بی عدالتی دارد، تقلیل می‌دهد. پیام استعمارگران به وضوح داده می‌شود که اگر می‌خواهید زنده بمانید یا جدی گرفته

شوید، باید از مقاومت ملی و همه‌جانبه علیه اشغالگران و ستمگران دست بردارید و سلطه و قدرت زر و زور و تزویر را به عنوان یک واقعیت تغییر ناپذیر بپذیرید اما بدون شک این وارونه جلوه دادن جوهره‌ی استراتژیک اصلی رئال‌پلیتیک است.

مفهوم "سیاست واقعی" را یک روزنامه‌نگار آلمانی به نام لودویک فون روخو ابداع کرد و به همین دلیل معمولاً با املای آلمانی نوشته می‌شود. یعنی آن را نه با واژه انگلیسی Politics بلکه با واژه آلمانی Politik می‌نویسند. فون روخو عبارت "رئال پولیتیک" را در انتقاد از فقدان واقع‌گرایی در سیاست‌های آزادخواهان آلمانی در سال‌های 1848-49 به کار برد. یعنی در واقع این روزنامه‌نگار و مبارز که بعدها به پارلمان آلمان شرقی هم راه یافت، رئال‌پلیتیک را برای تئوریزه کردن و قبولاندن اشغالگری ابداع نکرد بلکه آن را در انتقاد از آزادخواهان آلمانی که عدم واقع‌گرایی را در آنان می‌دید، ابداع کرد. این اصطلاح در توصیف سیاست‌ورزی بیسمارک در سالهای وحدت آلمان به کار می‌رفت. رئال پولیتیک در قرن نوزدهم معادل انفعال یا جبرگرایی نبود بلکه در مورد دستیابی به اهداف سیاسی مبتنی بر واقعیت‌های قدرت و همچنین جامعه، فرهنگ و مشروعیت بود. در واقع مشکل در خود رئال‌پلیتیک نیست، در این است که چگونه توسط قدرتهای استعماری دستکاری شده تا به عنوان پوششی برای ظلم و ستم عمل کند.

رئال‌پلیتیک واقعی نه با قدرت اشغالگر، بلکه با واقعیت غیرقابل انکار وجود یک ملت در سرزمین خود آغاز می‌شود. وقتی یک جنبش مبارز، یک حزب آزادی‌بخش ملی یا یک جامعه‌ی ستمدیده علیه استعمار می‌جنگد، رویاپردازی نمی‌کند - آن‌ها مبارزه‌ی خود را بر اساسی‌ترین واقعیت‌های سیاسی بنا می‌کنند این‌که یک ملت وجود دارد، یک ملت حافظه دارد، یک ملت تاریخ مبارزاتی و افتخاراتی علیه ستمگران دارد و ارتباط یک ملت نستوه با سرزمینشان را نمی‌توان با زر و زور و تزویر پاک کرد و از بین برد و یا مخدوش و بی ارزش کرد و ادامه مبارزه همچنین ملتی را برای احقاق حقوقش به رویاپردازی نسبت داد.

به عنوان مثال الجزایر تحت حکومت استعماری فرانسه را در نظر بگیرید. بیش از یک قرن، فرانسه الجزایر را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از قلمرو خود ادعا می‌کرد و بسیاری از سیاستمداران، مقاومت مردمی را ناامیدکننده و غیرواقعی می‌دانستند. با این حال، جبهه‌ی آزادی بخش ملی (FLN) دفاع نظامی مشروعی را نه به عنوان یک ژست رمانتیک یا آرمانگرایانه و خیال‌پردازانه بلکه به عنوان تأکیدی بر واقعیت به راه انداخت؛ این‌که الجزایر‌یها فرانسوی نبودند و الجزایر فرانسه نبود. درک آنها از سیاست واقع‌گرایانه به معنای پذیرش روایت استعمارگر نبود بلکه به معنای تأکید بر روایت خودشان بود. به همین ترتیب مقاومت کوردها در برابر اشغال ایران، ترکیه، سوریه (و سابقاً عراق) اغلب در این گفتمان استعماری بعنوان غیرعملی یا غیرواقعی رد می‌شود. اما چه چیزی واقعی‌تر از مردمی است که هنوز در سرزمینی زندگی میکنند که در آن خاک اجدادشان دفن شده‌اند، با وجود

تحقیرها و سرکوب‌های بسیار هنوز به زبان کوردی صحبت می‌کنند و فرهنگ و آداب و رسوم و جشنها و رقص‌های خود را با وجود ده‌ها آسیمیلاسیون برنامه‌ریزی شده‌ی حکومت‌های مرکزی حفظ کرده‌اند؟ چه چیزی ریشه‌دارتر از این واقعیت است که مردمی از ناپدید شدن امتناع می‌کنند و بعد از ده‌ها قتل و عام و انفال کوردها در عراق، جنبش‌های بخش کورد در این بخش از سرزمینش توانست به برخی از حقوق مدنی و سیاسی خود برسد.

مقاومت مسلحانه و اخلاق واقع‌گرایی

خوانش استعماری از سیاست واقع‌گرایی، بعد اخلاقی آن را نیز از بین می‌برد. در حالی که سیاست واقع‌گرایی اغلب به عنوان امری غیراخلاقی یا بی‌طرف از نظر ارزشی توصیف می‌شود اما همچنان در چارچوب مشروعیت سیاسی عمل می‌کند. این پرسش مطرح می‌شود: با توجه به آنچه که هست، چه می‌توان کرد؟ اما این پرسش چیزی بیش از تانک‌ها و معاهدات را در بر می‌گیرد - این پرسش شامل اراده مردم، هزینه سرکوب و مشروعیت حکومت است. وقتی مردم در برابر اشغال مقاومت می‌کنند، واقعیت را انکار نمی‌کنند - آنها واقعیت عمیق‌تری را تأیید می‌کنند. آنها می‌گویند این سرزمین مال ماست. تاریخ ما بودن ما نسل ما و مبارزه ما برای آزادی افسانه نیست. حقوق انسانی و مشروع ما قابل مذاکره نیست. تسلیم شدن در برابر این حقایق به نام "واقع‌گرایی" اصلاً خردمندانه نیست و از دوراندیشی رهبران و مسئولین و فعالین سیاسی و اجتماعی پذیرفتش کاملاً امری بعید به نظر می‌رسد. علاوه بر این، مقاومت در برابر اشغالگری همیشه به معنای استفاده فوری از ابزارهای زور نیست. سیاست واقع‌گرایی می‌تواند شامل دیپلماسی، بقای فرهنگی، اتحاد‌های بین‌المللی و نبردهای حقوقی و دیپلماسی در مجامع جهانی باشد. آنچه این تاکتیک‌های متنوع را متحد می‌کند، تشخیص این است که اشغال صرفاً به دلیل وجودش، مشروع نیست. مقاومت، زمانی که مبتنی بر حقوق ملی و واقعیت‌های ارضی باشد، سیاست واقعی به معنای واقعی

آن است. چندین جنبش ضد استعماری و ضد اشغالگری، مبارزه خود را با اصطلاحات صریحاً واقع‌گرایانه چارچوب‌بندی کرده‌اند. ۱-ویتنام: هوشی مین، که در فرانسه تحصیل کرده و در اندیشه مارکسیستی آموزش دیده بود، استادانه از سیاست واقع‌گرایانه استفاده کرد. او با ابرقدرت‌های متعدد مذاکره کرد، زبان خود را با دیپلماسی بین‌المللی تطبیق داد و تاکتیک‌ها را بر اساس وضعیت میدانی تنظیم کرد. با این حال، او هرگز از واقعیت اساسی که ویتنام یک ملت مستقل بود، کوتاه نیامد. نسخه او از سیاست واقع‌گرایانه، در ابزار انعطاف‌پذیر اما در هدف، قاطع بود.

۲-آفریقای جنوبی: کنگره ملی آفریقا (ANC)، تحت ستم رژیم آپارتاید از طریق تعامل دیپلماتیک، تحریم‌های اقتصادی و توسل به اصول اخلاقی، فشارهای بین‌المللی ایجاد کرد و همه اینها ریشه در این واقعیت داشت که رژیم آپارتاید نماینده اکثریت نبود. سیاست واقع‌گرایانه آنها در مورد خشونت ورزی رژیم آپارتاید نبود بلکه مقابله با نظام بین‌المللی با تضاد بین ارزش‌های آن و همدستی‌اش بود. ۳-کوردستان: جنبش‌های کورد در کشورهایی که تحت اشغال هستند اغلب با اتهاماتی مبنی بر "غیرواقع‌بینانه بودن" مواجه شده‌اند. اما مقاومت کوردها بر اساس این واقعیت آشکار بنا شده است که میلیون‌ها کورد در سرزمین‌های اجدادی خود زندگی می‌کنند، به زبان خود صحبت می‌کنند و هویت متمایزی را حفظ کرده و می‌کنند. مبارزه آنها سیاست واقع‌گرایانه است، نه به معنای تسلیم شدن در برابر قدرتهای منطقه‌ای بلکه در ادعای فضای سیاسی بر اساس حقایق تاریخی و جمعیتی.

کوردستان: رئال‌پلیتیک به عنوان استراتژی ملی

از جمله بارزترین نمونه‌های چگونگی بازیابی رئال‌پلیتیک به عنوان چارچوبی برای مقاومت، مبارزه کوردها در خاورمیانه است. جنبش سیاسی کوردها در عراق، سوریه، ایران یا ترکیه به جای واکنش صرف به سرکوب دولتی، به یک دکتربین سیاسی جامع تبدیل شده است که هویت

ملی، دیپلماسی منطقه‌ای، دفاع نظامی و اتحاد‌های استراتژیک را در بر می‌گیرد. در این زمینه، رئال‌پلیتیک به فلسفه مبارزه مردم کوردستان در گذشته، حال و آینده تبدیل شده است و در یک چارچوب بلندمدت از واقع‌گرایی سیاسی که واقعیت‌های پایدار جغرافیا، جمعیت‌شناسی، قدرت و نفوذ جهانی را تصدیق می‌کند، قرار گرفته است.

رویدادهای اخیر از قرارداد ابراهیم گرفته تا بعد از هفت اکتبر نشان می‌دهد روندی از تغییر در خاورمیانه در حال انجام است. این تغییر صرفاً ایدئولوژیک یا لفاظی نیست بلکه استراتژیک و ساختاری است. کوردستان، که مدت‌ها از داشتن یک دولت رسمی محروم بود، به طور فزاینده‌ای به عنوان یک فضای ژئوپلیتیکی جدایی‌ناپذیر در سیاست‌های کلان منطقه شناخته می‌شود. با فروپاشی اتحاد‌های طولانی مدت و سخت جنگ سرد و ظهور بازیگران جهانی جدید و تشکیل اتحاد‌های کوتاه مدت، خاورمیانه وارد مرحله‌ای از تغییر موازنه‌ها شده است. در این فرآیند، کوردستان در حاشیه نیست و در قلب این تغییرات قرار دارد. قلمرو، مردم و آرمان‌های سیاسی آن به متغیرهای اساسی در محاسبات ژئواستراتژیک جدید تبدیل شده‌اند.

غرب، به ویژه از طریق ناتو، ایالات متحده و اتحادیه اروپا، به این نتیجه رسیده است که مسئله کوردها را به عنوان یک مسئله اجتناب‌ناپذیر ثبات و مشروعیت منطقه‌ای می‌بیند. نمونه بارز این امر، بیانیه اتحادیه اروپا مبنی بر اینکه روند الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا تا زمان حل مسئله کوردها متوقف خواهد ماند است. این یک ژست اخلاقی نیست بلکه رئال‌پلیتیک است. این امر اذعان می‌کند تا زمانی‌که مسئله کوردها حل نشده باقی بماند، ترکیه نمی‌تواند شریکی پایدار یا قابل اعتماد در اتحاد غرب محسوب شود. بنابراین کوردها دیگر بازیگران حاشیه‌ای نیستند آنها در محاسبات دیپلماتیک منطقه نقش محوری دارند. علاوه بر این، قدرت و روابط بین‌الملل نقش تعیین‌کننده‌ای در رئال‌پلیتیک ایفا



سفر ترامپ؛ در میان دلارهای عربی و فقر ایرانی



البرز روئین تن

در هر دو دوره‌ی ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، برخلاف رؤسای‌جمهور پیشین ایالات متحده، نخستین سفر خارجی وی به عربستان سعودی اختصاص یافت. در این سفرها، قراردادهایی به ارزش صدها میلیارد دلار میان دو کشور به امضا رسید و متعاقب آن، نه تنها بازار گسترده‌ای برای کالاهای آمریکایی فراهم گردید، بلکه جذب سرمایه‌های کشورهای ثروتمند عربی به ایالات متحده نیز به عنوان بخشی از سیاست خارجی آمریکا در نظر گرفته شد. این توافقات‌ها نشان دادند که ایالات متحده در این عرصه موفق عمل کرده و ترامپ، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، چهره‌ای معامله‌گر از خود به نمایش گذاشت. بی‌تردید، تحلیل این سفر و توافقات‌های اقتصادی آن را نمی‌توان خارج از چارچوب تحولات سیاسی در نظام بین‌الملل و خاورمیانه مورد بررسی قرار داد، چرا که تأثیرات متقابل سیاسی و اقتصادی آن در سطح جهانی مشهود است. در همین راستا، روابط تجاری میان آمریکا و کشورهای عربی، وضعیت سیاسی منطقه را نیز تحت تأثیر قرار داده و به بخش مهمی از دستورکار استراتژیک ایالات متحده بدل شده است. یکی از محورهای

این دستورکار، استمرار توافق ابراهیم میان اسرائیل و برخی کشورهای عربی، به‌ویژه پس از وقایع ۷ اکتبر، بوده است؛ توافقی که روند صلح در منطقه را هدف قرار داده بود. همچنین تلاش برای پیوند دادن سوریه به این روند، یکی از دستاوردهای راهبردی اخیر آمریکا و اسرائیل در مواجهه با ایران قلمداد می‌شود.

از دیگر پرونده‌های سیاسی مرتبط با این سفر، موضوع مذاکرات میان ایران و آمریکا بود که به‌طور مستقیم با این سفر گره خورده بود. این گفت‌وگوها در شرایطی انجام گرفت که فضای سیاسی منطقه دچار ناآرامی و تنش بود، به‌ویژه آنکه پیش از سفر رئیس‌جمهور آمریکا، معاون وزیر امور خارجه ایران به عربستان سعودی سفر کرده بود. این موضوع به‌عنوان یکی از محورها در دستورکار ترامپ قرار گرفت و با تهدید مستقیم ایالات متحده علیه ایران همراه شد. ترامپ در سخنرانی خود در اجلاس اقتصادی ریاض، با اشاره به وضعیت اقتصادی ایران، حکومت ایران را مسئول اصلی فقر مردم دانست و تأکید کرد که در حالی که کشورهای عربی

از رفاه برخوردارند، مردم ایران به دلیل تصمیمات حاکمیت، در فقر به‌سر می‌برند. او با اشاره‌ای طعنه‌آمیز به وضعیت وخیم ریزش ساختمان در ایران، تصریح کرد که در کشورهای همجوار، سازه‌هایی مدرن‌تر، مقاوم‌تر و زیباتر ساخته می‌شود، و این مقایسه جای تأمل دارد. نکته قابل تأمل آن است که با وجود سال‌ها تبلیغات جمهوری اسلامی در خصوص نابودی اسرائیل و آمریکا و توصیف ایالات متحده به‌عنوان "شیطان بزرگ"، در عمل هیچ‌یک از این تبلیغات نتوانستند به ایجاد نیرویی مؤثر علیه منافع آمریکا در منطقه بینجامند. آنچه در واقعیت دیده شد، نه قدرت تبلیغات، بلکه ضعف و عقب‌ماندگی ساختاری کشوری همچون ایران بود که به دلیل فروپاشی اقتصادی، حتی پیش از سفر ترامپ ناچار بود برای انتقال پیام خود، یا به عربستان متوسل شود، یا منتظر اظهارات وی بماند. بدین ترتیب، اگر ادعای مقامات ایرانی مبنی بر «وابستگی کشورهای عربی به آمریکا» صحیح باشد، آنگاه ایران نیز به نوعی وابسته به وابستگان آمریکا تلقی می‌گردد.



در نهایت، نکته‌ای که شایان توجه است آن است که ایالات متحده بدون نیاز به مداخله نظامی یا حتی فشار مستقیم، صرفاً از طریق تأکید بر فقر ساختاری ایران، توانسته این کشور را در موقعیتی دشوار قرار دهد. پیام آشکار این رویکرد آن است که ایران چنان درگیر ضعف‌های درونی و اقتصادی است که برای بازسازی کشور خود، نیازمند هیچ دشمن خارجی نیست و خود از درون در حال فروریزی است. از این‌رو، راهی جز تسلیم و تجدیدنظر برای آن باقی نمانده است.

بدین ترتیب، این سفر ترامپ، فراتر از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی، واقعیتی را روشن ساخت: دلارهای عربی می‌توانند برای آمریکا روایتی راهبردی و مؤثر ایجاد کنند، به‌گونه‌ای که مردم عرب در رفاه زیست کنند، و در مقابل، ابزار فقر داخلی می‌تواند بدون نیاز به تحرک نظامی، ایران را به سوی فروپاشی سوق دهد؛ کشوری که در نهایت، محکوم به شکست از درون است.

بازیابی معنای سیاست واقع‌گرایانه

برای درک واقعی سیاست واقع‌گرایانه، باید درک کرد که واقعیت فقط در مورد قدرت نیست - بلکه در مورد مردم نیز هست. این درباره واقعیت‌های روی زمین است که نمی‌توان آنها را بمباران کرد یا با قانون از هستی ساقط کرد. استعمار و اشغال سعی می‌کنند از طریق خشونت و تبلیغات، واقعیت‌های دروغین بسازند. اما سیاست واقع‌گرایانه، اگر به درستی درک شود، درباره تشخیص حقیقت عمیق‌تر و عمل بر اساس آن است. وقتی ملتی برای سرزمین، نام و حق موجودیت خود می‌جنگد، واقعگرایی را رد نمی‌کند و آن را به کار می‌گیرد. وقتی حزب مبارزی از پذیرش مرزهای ترسیم شده توسط معاهدات اشغالگرانه امتناع میکند و در عوض مرزهایی را که توسط فرهنگ، جغرافیا و هویت شکل گرفته‌اند، تأیید میکند، به رویاهای نامی چسبد بلکه از واقعیتها دفاع میکند. تحریف سیاست واقعگراییانه به عنوان تسلیم در برابر قدرت باید رد شود. زمان آن رسیده است که سیاست واقعی را به عنوان مبارزه استراتژیک، مصمم و مبتنی بر پایه برای آزادی و عدالت احیا کنیم نه به این دلیل که ایده‌آل است بلکه به این دلیل که واقعی است.

صرفاً نمادین نیست، بلکه استراتژیک است و تاثیر بسزایی در آگاهی سیاسی ملتهای غیر فارس و آینده فرم سیاسی حاکمیت دارند. بنابراین، سیاست واقع‌گرایانه کوردها محدود به جنگ یا دیپلماسی نیست. این یک استراتژی چندوجهی برای بقای فرهنگی، ادعای سیاسی و دفاع از سرزمین است. این سیاست واقعگراییانه در مورد شکل دادن به آینده منطقه است، نه اینکه توسط آن شکل بگیرد. درس کلیدی این است که کوردها قربانیانی نیستند که درخواست همدردی کنند؛ آنها بازیگرانی هستند که الزام به رسمیت شناختن و استفاده از تمام ابزارهای موجود برای انجام این کار را از حقوق بین‌الملل گرفته تا اتحادهای سیاسی/اقتصادی/نظامی، از قراردادهای منطقه‌ای گرفته تا بسیج گسترده مردمی را دارا هستند. بدون شک مسیر پیش رو پیچیده است. سیاست کورد باید بر اساس واقعیت‌های در حال تغییر، به تکامل خود ادامه دهد. ظهور قدرت‌های جهانی جدید مانند چین، افول بازیگران سنتی منطقه‌ای، تغییرات اقلیمی، تغییرات جمعیتی و جنگ فناوری اما هر اتفاقی که بیفتد اصل همچنان پابرجاست. رئال‌پلیتیک کوردی، دفاع از آنچه وجود دارد: هویت کورد، سرزمین کوردستان، فرهنگ و سنن- از طریق زبان قدرت و مکانیسم‌های مشروعیت است.

حاکمیت و انعطاف‌پذیری دارد.

در روزاوا (کوردستان سوریه)، کوردها با عدم تعادل قدرت چشمگیری در برابر رژیم سوریه و داعش مواجه بودند. با این حال، از طریق استفاده استراتژیک از قدرت و توان نظامی، وحدت سیاسی و ایجاد اتحاد دقیق - به ویژه با ایالات متحده آمریکا و فرانسه- آنها موفق شدند یک منطقه خودمختار بالفعل ایجاد کنند. توانایی آنها در آزادسازی سرزمین، خودگردانی و برقراری روابط با بازیگران بین‌المللی، بیان مستقیم سیاست واقعگراییانه است که نه در آرمانگرایی بلکه در بقا و سازگاری تاکتیکی ریشه دارد.

در کوردستان ایران، در سال‌های اخیر یک استراتژی جدید مدنی گسترده، توانایی خود را به خوبی به روز و بروز داده است. این تغییر، به ویژه در نوروز خاکی‌پوشان که هویت سرزمینی کوردستان را در سراسر شهرها از بهارشهر همدان گرفته تا ایلام و ارومیه اعلام کرد، قابل مشاهده و نشاندهنده ظهور یک آگاهی سیاسی عمومی جدید است. این جنبش با اعلام سرزمین و قلمرو کوردستان و حمایت باشکوه و گسترده‌ی مردمی، نشانگر تغییر از مقاومت منفعل به ادعای سیاسی فعال و مطالبه‌گر است. این نشان می‌دهد که مردم کوردستان در ایران، خارج از دور تاثیرگذاری تاریخی نیستند بلکه با یک روند ژئوپلیتیکی گسترده‌تر همسوند و آگاهی فزاینده‌ای که بیان واقعیت کوردی

ادامه صفحه ۴

می‌کنند، به ویژه تا زمانی که سیستم دولت-ملت و ساختار اقتصادی بازار آزاد در سیاست جهانی غالب باشند. بنابراین، جنبش‌های راهی-بخش کوردستان باید خوانش واقع‌بینانه‌ای از این چشم‌انداز، به ویژه در کوردستان شرقی و شمالی (ایران و ترکیه) را بپذیرند. آنها باید هم محدودیتها و هم اهرمهای خود را بپذیرند و با قدرت موجود تعامل کنند، بدون اینکه اصول خود را رها کرده یا هویت خود را تضعیف کنند. چند مثال خاص نشان می‌دهد که چگونه سیاست واقع‌گرایانه کورد در حال حاضر در جریان است:

جنبش آزادی-بخش کوردها در کوردستان عراق، که توسط پیشمرگه‌ها و حکومت اقلیم کوردستان عراق تجسم یافته است، نمونه بارز سیاست واقع‌گرایانه در عمل است. از طریق دهه‌ها مبارزه، دیپلماسی و مذاکره، حکومت اقلیم کوردستان به منطقه‌ای نیمه‌خودمختار با مشروعیت بین‌المللی، به ویژه از طریق حمایت غرب تبدیل شده است. توانایی آن در دفاع از مرزهای خود، اداره قلمرو خود و مشارکت در روابط خارجی - علیرغم اختلافات داخلی - مبارزه با داعش و تهدیدهای منطقه‌ای تنش زاء، جلوه‌ای از واقعگرایی سیاسی است که ریشه در

ادامه صفحه ۴

و قابل توجه نبوده‌اند.

● کاک خالد! جنابعالی از لزوم توده‌ای کردن مبارزه بسیار سخن می‌گویید، منظورتان به روشنی چیست؟

ببینید ما در چند سال اخیر چندین بار هدف حملات موشکی قرار گرفتیم. یا دورتر برویم، صدها تن از کادرهای ما را ترور کردند، دکتر قاسملو را ترور کردند، دکتر شرفکندی را ترور کردند، اما اسلحه ما چه بود؟ اسلحه‌ی ما همین مردم داخل کشور بودند. تاریخ وقایع ناخوشایند حزب دمکرات از جمهوری کوردستان گرفته تاکنون را بنگرید متوجه می‌شوید که کمتر حزبی دچار این سرنوشت شده که مؤسس‌اش بدار آویخته شود، رهبر برجسته‌اش یعنی دکتر قاسملو ترور شود، رهبر دومش، دکتر صادق شرفکندی ترور شود، اما علیرغم همه‌ی این وقایع دلخراش، این حزب در جای خود باقی مانده و توانسته همواره به پیش برود. خوب این امر باید حکمتی داشته باشد و آن نیز بسیار ساده است که عبارتست از حمایت‌هایی که در داخل کشور از آن به عمل می‌آید. مسأله مردم است که با حمایت‌های توده‌ای خود اجازه ندهاند این حزب در مبارزه و فعالیت خود دست تنها نماند. به همین دلیل ما مبارزه‌ی توده‌ای و گسترده‌تر کردن این مبارزه در سطح جامعه را بهترین اسلحه علیه جمهوری اسلامی می‌دانیم و این مهم را در جنبش ژینا و جنبش نوروز امسال نیز مشاهده کردیم.

● به‌عنوان آخرین سوال: مسأله‌ی کورد در ایران در صورت موفقیت و عدم موفقیت مذاکرات آمریکا و جمهوری اسلامی به کجا خواهد انجامید؟

مسأله‌ی کورد پیش از مشکل آمریکا و اسرائیل با ایران در این کشور وجود داشته است. این مسأله از دوران جمهوری کوردستان وجود داشته و آن زمان که حزب دمکرات تأسیس و برای حقوق خویش مبارزه کرده است، دولت اسرائیل هنوز تأسیس نشده بود. همچنین مسأله‌ی کورد پیش از مناسبات آمریکا با ایران مطرح بوده است. به همین دلیل اگر این مذاکرات به نتیجه برسد یا نه، جنبش ما که جنبشی حق‌طلبانه است، همواره به راه خود ادامه خواهد داد. به علاوه ما تلاش خواهیم کرد که در صورت هر احتمالی آمادگی خود را حفظ کرده باشیم و لازم است در معادلات پیچیده و پر احتمالات فعلی خاورمیانه خود و مردمان را برای همه‌ی احتمالات آماده نماییم. من به آینده‌ی جنبش خویش و مبارزه و فعالیتی که در داخل کشور در جریان است و نیز سیاست‌های حزب دمکرات کوردستان ایران که به نظر من تاکنون واقع‌بینانه به پیش رفته‌اند، خوشبین هستم. این حزب توانسته است با این سیاستها بر سرپا باقی بماند و ما به‌عنوان حزب سیمای مطلوبی از خود چه در سطح کوردستان و چه در سطح ایران و هم در سطح بین‌المللی به نمایش گذارده‌ایم. به همین دلیل همه‌ی این‌ها سرمایه‌ی خوبی هستند برای آن که ما با خوشبینی و با صبر و درایت به تلاش و مبارزه‌ی خود ادامه دهیم.

جمهوری اسلامی در تنگنای بقا



دکتر مجید حقی

جمهوری اسلامی ایران امروز بیش از هر زمان دیگری با بحرانی عمیق و وجودی روبه‌روست؛ بحرانی که نه‌تنها از مرزهای منطقه‌ای و بین‌المللی بر آن تحمیل شده، بلکه از دل جامعه‌ای سربرآورده که سال‌هاست زیر چکمه‌های سرکوب، تبعیض و حذف سیستماتیک ناله می‌کشد. برای درک این بحران، نمی‌توان تنها به تحرکات آمریکا در منطقه یا سقوط متحدان جمهوری اسلامی در سوریه و لبنان پرداخت؛ بلکه باید به اعماق دردی نگاه کرد که در شهرهای ستمدیده‌ای چون مهاباد، سنندج، کرمانشاه، سقز، بوکان، ایلام، بانه و مریوان، هر روز فریاد می‌زند: «ما دیگر این نظام را نمی‌خواهیم».

سفر اخیر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، به کشورهای حوزه خلیج ، نه تنها یک مانور سیاسی بلکه نمایش قدرتی ژئوپلیتیکی بود که پیام‌هایی روشن و بلند برای ایران، جهان عرب و غرب دربرداشت. ترامپ در سخنرانی خود در مجمع سرمایه‌گذاری آمریکا-عربستان، جمهوری اسلامی ایران را منبع اصلی بی‌ثباتی منطقه خواند و از شکل‌گیری «عصر طلایی خاورمیانه» سخن گفت؛ عصری که در آن توسعه اقتصادی، رفاه و همکاری جایگزین تخاصم، جنگ‌های نیابتی و ایدئولوژی‌زدگی خواهد شد. این موضع‌گیری‌ها در کنار قراردادهای عظیم نظامی، اقتصادی و فناوری، نشانگر پایان یک مرحله تاریخی و آغاز دوره‌ای نوین در نظم ژئوپلیتیکی منطقه است.

سخنان ترامپ درباره ایران صریح، تند و آشکار بود: «بزرگ‌ترین و ویرانگرترین این نیروها رژیم ایران است که رنجی غیرقابل تصور در سوریه، لبنان، غزه، عراق، یمن و فراتر از آن ایجاد کرده است.» این سخنان نه‌تنها تهدیدی علنی، بلکه نوعی اعلام استراتژی بازدارنده علیه نفوذ ایران در منطقه بود. این موضع زمانی بیان شد که قدرت ایران در حال افول بود و پروژه‌های نیابتی جمهوری اسلامی یکی پس از دیگری به بن‌بست رسیده بودند. این سفر برای ایران پیامی روشن داشت: نظام‌های مبتنی بر جنگ نیابتی، صدور ایدئولوژی، سرکوب ملل تحت ستم و اقلیتهای مذهبی و توسعه‌طلبی مذهبی، دیگر جایگاهی در نظم نوین منطقه ندارند. جمهوری اسلامی که روزگاری با شعار «محور مقاومت» خود را به عنوان بازیگر اصلی غرب آسیا معرفی می‌کرد، اکنون نه‌تنها این محور را از دست داده، بلکه به پادوی منزوی و خطرناک در نقشه جدید بدل شده است. با کشته شدن قاسم سلیمانی در ۱۳ دی ۱۳۹۸ (۳ ژانویه ۲۰۲۰) در حمله پهپادی آمریکا در بغداد، نماد نفوذ منطقه‌ای ایران از میان برداشته شد. جمهوری اسلامی تلاش کرد با فعال‌سازی گروه‌های نیابتی



چون حشد الشعبی، حزب‌الله، انصارالله، حماس و فاطمیون در عراق، لبنان، یمن، فلسطین و سوریه، سیاست تقابل را حفظ کند، اما عملال در سراشیبی زوال قرار گرفت. شکست نظامی و اطلاعاتی حماس و حزب الله پس از حمله تروریستی ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و سپس سقوط رژیم بشار اسد در ۸ دسامبر ۲۰۲۴، عملا دو ستون اصلی سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی را فرو ریخت.

در جریان سفر چهارروزه دونالد ترامپ، به کشورهای حوزه خلیج فارس از ۱۳ تا ۱۶ مه ۲۰۲۵، توافق‌نامه‌های اقتصادی و دفاعی زیرساخت‌ها و فناوری‌های نو با عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی امضا شد. در مجموع، ارزش این قراردادهای بیش از ۲ تریلیون دلار اعلام شده است. این توافقات نشان‌دهنده تعمیق روابط اقتصادی و استراتژیک ایالات متحده با کشورهای حوزه خلیج است و می‌تواند تأثیرات قابل توجهی بر موازنه قدرت در منطقه و اقتصاد جهانی داشته باشد.

در پی شکست‌های متوالی، جمهوری اسلامی برای حفظ بقای خود، تن به مذاکراتی محرمانه با میانجی‌گری عمان، عراق و برخی کشورهای اروپایی داد. چنین پیداست که ایران پذیرفته است برنامه‌های هسته‌ای‌اش را محدود کند، از توسعه موشک‌های بالستیک دست بردارد، و حمایت نظامی و مالی خود از گروه‌های نیابتی را پایان دهد. پذیرش این شروط به منزله نوشیدن جام زهر دوم برای نظامی است که دهه‌ها موجودیت خود را بر پایه مقاومت، جنگ نیابتی و تخاصم ایدئولوژیک تعریف کرده بود. ولی فقیه نظام اکنون در تنگنایی تاریخی قرار گرفته و مشروعیت خود را از دست رفته می‌بیند.

کشورهای حوزه خلیج نظیر عربستان سعودی، امارات، قطر و بحرین، با تکیه بر سیاست‌های اصلاحی، پروژه‌های عظیم اقتصادی و گسترش مناسبات بین‌المللی، خود را به عنوان الگوهای نوین توسعه منطقه‌ای مطرح کرده‌اند. در مقابل، جمهوری اسلامی با بحرانی چندلایه از فساد ساختاری، فرار مغزها، فروپاشی

اقتصاد داخلی، سقوط ارزش ریال و گسست عمیق میان دولت و مردم مواجه است. در حالی که شهرهایی مانند ریاض، ابوظبی و دوحه به مراکز جهانی سرمایه و نوآوری تبدیل می‌شوند، تهران، اهواز، زاهدان و مشهد صحنه کمبود برق، آب، دارو و بحران‌های زیست‌محیطی هستند. نظم جدید منطقه، بر پایه ائتلاف‌های چندجانبه، سرمایه‌گذاری مشترک، فناوری پیشرفته و گفتمان سازندگی شکل می‌گیرد. در این معادله، ایران نه تنها جایگاه خود را از دست داده، بلکه به یک عنصر مزاحم و بلااثر تبدیل شده است. در غیاب بازیگری مؤثر، اسرائیل و کشورهای عربی روابط دیپلماتیک و امنیتی خود را گسترش داده‌اند، پروژه‌هایی مانند توافق ابراهیم، بندر مشترک نئوم، و خطوط لوله انرژی به اروپا در حال شکل‌گیری‌اند. همه این تحولات ایران را در وضعیت محاصره ژئوپلیتیکی قرار داده‌اند.

سفر اخیر دونالد ترامپ به کشورهای خلیج فارس، با امضای قراردادهایی به ارزش چند تریلیون دلار، پیامی روشن داشت: نظام‌های مبتنی بر جنگ نیابتی، صدور ایدئولوژی، سرکوب ملل تحت ستم و اقلیتهای مذهبی و توسعه‌طلبی مذهبی، دیگر جایگاهی در نظم نوین منطقه ندارند. جمهوری اسلامی که روزگاری با شعار «محور مقاومت» خود را به عنوان بازیگر اصلی غرب آسیا معرفی می‌کرد، اکنون نه‌تنها این محور را از دست داده، بلکه به پادوی منزوی و خطرناک در نقشه جدید بدل شده است.

اما برای مردم کوردستان، این انزوا نه خبر تازه‌ای‌ست، نه باعث دلسوزی. جمهوری اسلامی از نخستین روزهای تولد خود، با لشکرکشی به کوردستان، اعدام رهبران سیاسی، ممنوعیت زبان مادری، انکار هویت و بستن فضای مدنی، نشان داد که نظم سیاسی‌اش، جایی برای «ملت دیگر» قائل نیست. کوردستان از همان ابتدا، این نظم را نپذیرفت و اکنون، آنچه تهران را تهدید می‌کند، همان چیزی‌ست که ملت کورد از دهه‌ها پیش در آن ایستاده بودند: انکار مشروعیت جمهوری اسلامی.

قتل قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس، نماد شکست پروژه‌های برون‌مرزی جمهوری اسلامی بود. پروژه‌هایی که در ظاهر با شعار حمایت از مردم منطقه و مقابله با امپریالیسم پیش می‌رفت، اما در واقع، ابزاری برای تثبیت اقتدار یک رژیم مذهبی، سرکوبگر و مرکزی بود. در حالی که میلیاردها دلار صرف حزب‌الله، انصارالله، حماس و رژیم اسد می‌شد، در کوردستان، کلاس‌ها به زبان فارسی بود، بیمارستان‌ها خالی از امکانات، و کولبران کورد، به جای زندگی، با مرگ در کوهستان معامله می‌کردند.

همزمان با تضعیف نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی در خارج از مرزها، ملت‌های درون جغرافیای ایران نیز، از جمله کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و ترک‌ها، با صدایی بلندتر از همیشه خواهان تعیین سرنوشت، پایان ستم ملی، و گذار به نظامی دموکراتیک و چندملیتی شده‌اند. خیزش ژینا، نقطه اوج این همگرایی بود؛ جایی که شعار «ژن، ژیان، نازادی» از کوردستان برخاست و در سراسر ایران طنین انداخت. نظام جمهوری اسلامی، که با تکیه بر ایدئولوژی شیعه‌محور، متمرکز و تک‌ملیتی، خود را وارث انقلابی مردمی می‌دانست، از همان آغاز با ملت‌هایی روبه‌رو شد که نه تنها خود را بخشی از این پروژه ندانستند، بلکه فریاد زدند: «ما نه اقلیت‌ایم و نه پیرو، ما ملت‌ایم.» در این میان، ملت کورد با پشتوانه‌ای تاریخی از مقاومت و سازمان‌یابی، به‌روشنی فهمیده بود که جمهوری اسلامی، ادامه‌ای از همان سیاست‌های آسیمیلاسیون‌گرای پهلوی است؛ با چهره‌ای مذهبی و دگماتیسمی تازه.

از اعدام فجیع رهبران جنبش کوردستان در دهه‌ی ۶۰، تا سرکوب خیزش‌های مردمی در دهه‌های بعد، جمهوری اسلامی همواره برای کنترل کوردستان به نیروی سرکوب، چماق امنیتی، و بی‌حقوقی اقتصادی متوسل شد. امروز، در حالی که شهروندان تهران شاید تازه در دهه ۹۰ و ۱۴۰۰ با پدیده‌هایی چون سرکوب خیابانی، شلیک به معترضان، و شکنجه در

بازداشتگاه‌ها روبه‌رو شده‌اند، ملت کورد این واقعیت را از دهه‌ها پیش با گوشت و خون تجربه کرده است.

نام ژینا (مهسا) امینی، برای مردم کورد تنها نام یک قربانی نبود؛ او پاره‌ای از حافظه تاریخی ملتی‌ست که سال‌ها در مقابل انکار، قتل و تحقیر ایستاده است. ژینا از سقز برخاست، اما پژواک خون او، ریشه در اعدام فرزاد کمانگر، ترور قاسملو و شرفکندی، و خیزش‌های مدام شرق کوردستان دارد. هنگامی که شعار «ژن، ژیان، نازادی» از دل خیابان‌های سنندج و بوکان برخاست، نه تنها خواسته‌ای فمینیستی بود، بلکه بیانیه‌ای سیاسی، تاریخی و رهایی‌بخش بود که قلب ملتی را بیدار کرد و دیوار ترس را فرو ریخت.

جمهوری اسلامی، به جای پاسخگویی، به زبان همیشگی‌اش متوسل شد: سرکوب. کوردستان شاهد بالاترین میزان شلیک مستقیم به معترضان، گسترده‌ترین موج بازداشت‌ها و بیشترین قطع اینترنت شد. این سرکوب نه‌تنها مشروعیت رژیم را در میان کوردها به صفر رساند، بلکه باعث شد افکار عمومی جهان، بار دیگر به جنایاتی بنگرند که دهه‌ها در خاموشی کامل جریان داشت.

جمهوری اسلامی که سال‌ها با اتکا به محور مقاومت و صدور ایدئولوژی اسلامی شیعه در منطقه، برای خود نقش بازیگر اصلی ترسیم کرده بود، اکنون در مرکز یک محاصره ژئوپلیتیکی گرفتار آمده است. با سقوط دولت اسد، تضعیف حزب‌الله و حماس، و اتحاد کشورهای خلیج فارس با اسرائیل در قالب توافقی‌هایی مانند «ابراهیم»، جایگاه منطقه‌ای تهران نه تنها تضعیف، بلکه بی‌اعتبار شده است.

این تضعیف، از نظر جنبش ملی مردم کوردستان، صرفا یک تحول دیپلماتیک نیست؛ بلکه فرصتی تاریخی برای بازتعریف جایگاه کوردها در نظم جدید خاورمیانه است. در جغرافیای متغیر قدرت، جایی که سرمایه، فناوری، همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه پایدار جای جنگ نیابتی را گرفته، نیرویی چون ملت کورد که هم به دموکراسی باور دارد و هم خواهان همزیستی صلح‌آمیز است، می‌تواند به بازیگری مستقل و سازنده بدل شود.

جنبش آزادی بخش کوردستان، علیرغم فشار سنگین امنیتی و فضای بسته سیاسی، همچنان یکی از مؤثرترین نمادهای سازمان‌یافتگی در میان ملت‌های تحت ستم ایران باقی مانده‌اند. احزاب و سازمانهای کوردستانی در شرق کوردستان همواره خواستار تحقق حق تعیین سرنوشت، احترام به حقوق بشر و دموکراسی چندملیتی بوده‌اند. برخلاف تبلیغات جمهوری اسلامی و جریانات ایران‌شهری، این احزاب نه خشونت‌گرا و واگرا، بلکه نیروهایی سیاسی با افق‌نگری استراتژیک‌اند که در چارچوب همگرایی منطقه‌ای نیز قابل بازیابی‌اند.

در دوران تازه، که روابط اسرائیل و کشورهای عربی بازتعریف شده، و آمریکا تمرکز خود را از تقابل صرف با ایران به مهندسی نظم جدید در منطقه معطوف کرده، حضور یک نیروی سیاسی کورد در معادله ژئوپلیتیک می‌تواند نه تنها عامل

خلیج و بحران لاینحل نامگذاری در سپهر ایرانیت

شد. در این مقطع دستکم ۶۶ خیابان که به نام شاه و خانواده پهلوی بود؛ ناگهان به اسامی مختلف از جمله خمینی و .. تغییر کرد. در یکی از تازه‌ترین موارد، مدتی پیش بحث بر سر این بود که یکی از خیابان بیستون در تهران به نام یحیی سنوار، رهبر کشته شده حماس به ثبت برسد.

تلاش گسترده که به موازات جریان جنبش ژن، ژیان، نازادی از سوی رسانه‌های فارس‌زبان صورت گرفت تا نام "ژینا" امینی، دختر کشته‌شده به دست نیروهای حکومت ایران را "مهسا" بنویسند؛ نیز نشان داد که اساسا نام و نامگذاری برای اذهان فاشیستی-شوونیستی یک بحران لاینحل بوده، هست و خواهد ماند.

به طور کلی این روند بحران نامگذاری در ابتدای مدرنیزاسیون ایرانی -به سبک رضاخان- یک یورش ضدفرهنگی سازمان‌یافته و کاملا دولتی علیه زبان و هویت غیرفارس‌ها به ویژه در بلوچستان و الاحواز بود. مدرنیزاسیونی که فاقد روح اخلاقی بود و متاثر از آموزه‌های نازی‌ها و برنامه نفتی-استعماری انگلستان در ویران‌کننده‌ترین وجه خود پیاده شد. این بحران نامگذاری به دلیل گسترش شهرگرایی و شهرنشینی و در نتیجه انفجار اسامی کوچه و خیابان و همچنین افکار تمامیت‌خواهانه فارس‌سالاران برای زدودن هرگونه نشانه زبانی بر ساحت سرزمینی مردمان فرودست (ملل تحت ستم) بود و کماکان نیز با انکارگری و اسرار بر گزاره‌های بی‌مبنا همچون "انسجام ملی" ایرانیان و زبان ملی ایران، نماد ملی، قدرت ملی و .. ادامه می‌یابد.

امیدواریم بحران خلیج عربی-فارسی آغاز یک نواندیشی برای پی‌ریزی یک قرارداد اجتماعی و پایه‌ریزی یک فهم مشترک بر مبنای احترام به هویت‌های به ویژه زبان‌ها (همچون دروازه فرهنگ) باشد. تحولی که روح اخلاقی مدارا را جایگزین ایرانی‌تی کند که دقیقا شبیه یک مذهب پیروانی بحث‌ناپذیر ساخته است. صدا البته این مهم ممکن است در نتیجه این مهم جز در طی یک فرآیند انقلاب فکری و فرهنگی قابل دستیابی نخواهد بود.



تحمیل زبان بودید و تمام تنوعات آن‌را در چند هزاره به سه بخش پارسی کهن، میانه و نوین تقسیم‌بندی می‌کردید؛ باید به این مسئله می‌اندیشیدید که شاید همین تنوع زبانیست که می‌تواند به جغرافیای فاقد بار معنوی-معنایی ایران، اندکی محتوا ببخشد.

وقتی برای بار نخست در ازای تنها چنددرصد از عواید نفت را در ازای استخراج آن، دریافت کردید، باید به جای خرید بمبافکن‌های نوین، توپ‌های جنگی و سایر آهن‌آلات آدم‌کشی انگلستان، مدرسی در الاحواز (خوزستان) یا همان عربستان سابق می‌ساختید و به کودکان می‌آموختید که این ثروت از همه ما و برای همه ما است!

این بحران نامگذاری در ایرانیت مدرن، نه تنها علیه شناسه‌های هویتی (ملت، ملیت، اتنیک یا قوم) فرودست در آن، بلکه میان دو نهاد قدرت موروثی سلطنت و نهاد سابقه‌دار روحانیت، در میان ملت فرادست نیز به وضوح پیدا بود. این روح توتالیتاریستی حاکم بر ایرانیت چنان بنیان‌برافکن بود که گویی قدرت می‌خواست تاریخ را از نو بنویسد، مرزها را جابجا کند و آدم‌های زائد (غیرخودی) را حذف کند!

تغییر نام بندر پهلوی به بندر انزلی و بندر شاه به بندر ترکمن، سربندر بندر شاهپور به بندر امام، شاه‌آباد به اسلام‌آباد غرب از این‌دست هستند. با تشکیل نهادهای تحت عنوان "شورای نامگذاری شهرداری" در آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی، در مدت کوتاهی از اردیبهشت ۵۸ تا آبان ۵۵۹، نام ۵۰۰ معبر شهر تهران تغییر داده

مدرنیته در نظر گرفته شده است. در دوره مدرن است که ما با نامگذاری‌های تمامیت‌خواهانه مناطق و شهرها و روستاها تا بندر و جنگل‌ها مواجه هستیم. وقتی می‌گوییم ایران در اینجا اشاره به واژه‌ایست که صد سال پیش بر این چارچوب جغرافیایی -در جریان یک بخشنامه رسمی و با مکاتبات اداری-سیاسی- نهاده شده است. برخی با شنیدن این واقعیت، بدون هیچگونه تحقیقی شروع به نفرت‌پراکنی می‌کنند. دقت کنید که در بین بیش از دویست کشور جهان، تنها عده‌ای در ایران باید مدعی باشد که تنها "ملت طبیعی" تاریخ هستید؛ این باید در میان جهانیان چقدر باید مضحک باشد. آن‌ها می‌دانند نام ایران و آریا به دلیل ارادت رضاخان (پهلوی) به هیتلر و رویای نژادپرستانه "آریایی‌گری" بود، نه چیز دیگر.

در اینجا باید گفت اگر شما اسامی ده‌ها شهر عرب در جغرافیای ایران را با قوه قهریه و کشتار تغییر دادید؛ مشخص است که این به اصطلاح "وطن" را چگونه برساختید؛ که باید (با زور) همه "ایرانیان" خود را باورمند به اصول عقیدتی آن، همچون پیوستگی تاریخی، زبان رسمی، ازلی-ابدی و غیرقابل بحث بودنش بدانند. وقتی المحمره را به خرمشهر، عبادان به آبادان، بندر معشور را به بندر ماهشهر، الخفاجیه را به سوسنگرد، (الخلفیه را به رامشیر، و میسان را به دشت آزادگان تغییر دادید و ناگهان تابلوهای بزرگ را بر سردرد ورودی شهرها نصب کردید؛ حتی خوشبین‌ترین شما تصور نداشت که این تحمیل‌گری تا دهه‌ها بعد دوام داشته باشد هنگامی که تازه در فکر ایدئولوژی

شامل شود، اما تنها زبان فارسی می‌تواند نمودی از ایرانیت باشد!

اما ورای این رسوبات ذهنی برساخته افکار شوونیستی و تفوق‌طلبانه، در واقع خلیج به گواه تاریخ همان اندازه که می‌تواند فارسی باشد، ممکن است عربی هم باشد و تا جایی که بحث بر سر انتفاع، یعنی تملک و بهره‌برداری و .. نباشد -که نیست- نوع نام بردن از آن نباید اینچنین حساسیت‌زا باشد. مشخصا اسرار ورزیدن هیستریک بر فارس بودن آن، بیش از آنکه کنشی خردورزانه به بیرون و بر مبنای حقوقی باشد؛ ناشی از به چالش کشیده شدن پایه‌های ایدئولوژی مترلزل ایرانیت است.

به عبارتی دیگر، ایرانیت در این برهه دچار یک نوع سردرگمی شدید در توضیح چرایی موجودیت (دلیل وجودی) خود شده است، یعنی نمی‌تواند عدم وجود یک قرارداد اجتماعی را به مثابه ضرورت حیاتی پیداش یک واحد جغرافیایی سیاسی و اداری (در اینجا ایران) توجیه کند. نشان به آن نشان که در زمانی که ایران مدرن همچون پروژه‌ای آغاز می‌شود -اشاره به اواخر قاجار و آغاز پهلوی- آنچه مردمان (بعدها ملت ایران) می‌نامند؛ حتی از وقوع این رویدادهای سیاسی و به قدرت رسیدن شاه جدید مملکت به ویژه در حواشی، هیچ اطلاعی نداشتند! این یعنی ایران نه تنها برخاسته از اراده عمومی و مشترک نیست؛ بلکه این دولت-ملتسازی آمرانه از بالا به پایین با حفظ مناسبات ارباب-رعیتی است.

خوانندگان توجه داشته باشند که "ایران" در این متن برای نگارنده همچون محصول



کیوان درودی

در مدت اخیر نحوه نام بردن از خلیج فارس-عربی، از سوی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا تبدیل به بحث نخست در شبکه‌های اجتماعی شد. در نگاه اول، گویی حساسیت شدید نزد آن‌ها که خود رامدافع ایرانیت می‌نامند- به آمدن واژه "عرب" در کنار این خلیج به دلیل جدل بر سر ابعاد تاریخی-حقوقی آن است؛ اما دقیقتر که به مسئله نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که واکنش‌های هیستریک به حباب‌ها و تناقضات درونی ایرانیت (به مثابه ایدئولوژی) برمی‌گردد. حساسیت به لزوم وجود واژه "فارس" و ستیز شدید با "عرب" نشان می‌دهد که بار دیگر این گفتمان با سوالات جدی مواجه شده، به نوعی که برای منتقدانی که از فرادست مفروض داشتن یک شناسه (اتنیسیته) -فارس- بر سایرین می‌گویند؛ کماکان جواب منطقی ندارد.

وگرنه طبق ادعا، ما -همه اقوام- در ایران به رازای تاریخ کنار هم زیسته‌ایم و اساسا آمدن نام عرب یا فارس همچون دو اتنیسیته ایرانی در کنار خلیج، نباید باعث این تفاوت فاحش در واکنش‌مان شود! این تفاوت واکنش، به خوبی نشان می‌دهد که این ایرانیت در محتوا تا چه حد با فرادستی اتنیکی و فارس‌سالاری عجین شده است؛ به طوری که نام عرب در کنار خلیج باعث می‌شود ارتباطی با "ایران ما" نداشته باشد و به عکس، درج نام فارس در کنار آن، باعث می‌شود بلافاصله همچون مایملک ایران در نظر گرفته شود. این پدیده را در عرصه‌های فرهنگی دیگر به ویژه در زبان می‌بینیم. شنیدن واژه‌ای بلوچی ممکن است بخشی از پاکستان و افغانستان را هم

ادامه صفحه ۶

تبادل، بلکه نماینده صدای یک ملت تاریخی باشد. تجربه موفق مردم کورد در غرب کوردستان (رۆژاوا) در خودمدیریتی دموکراتیک، الگوهایی در اقلیم کوردستان عراق، و دیپلماسی عمومی احزاب کوردی، نشان می‌دهد که ظرفیت ملت کورد برای بازیگری فراملی واقعی است.

شرق کوردستان تحت اشغال نظامهای پهلوی و جمهوری اسلامی نه فقط جغرافیای زخم و سرکوب، بلکه بستر یک رویا و برنامه‌ی بلندمدت است. رویا و مطالبه‌ای که در دل جوانانی چون ژینا، هیمن، شلیر، و صدها نام دیگر شعله‌ور است: حکومتی غیرمتمرکز، بر پایه‌ی عدالت، دموکراسی و تنوع ملی. در این رؤیا، تهران دیگر پایتخت تصمیم‌گیری برای همه نیست؛ قدرت به دست مردم

منطقه‌ای، بحران‌های ساختاری داخلی و

و اگرایی اجتماعی، نظام جمهوری اسلامی را به نقطه بی‌بازگشت رسانده است. اگر در دهه‌های گذشته شعار «مرگ بر آمریکا» ابزار بقای نظام بود، امروز بقای آن به رضایت آمریکا و پذیرش نظم نوین منطقه‌ای گره خورده است. اگر روزی تهران پایتخت محور مقاومت بود، امروز به شهری بحران‌زده با میلیون‌ها جوان بی‌آینده و شهروندان خسته تبدیل شده است. جمهوری اسلامی، همانند دیگر نظام‌های استبدادی قرن بیستم، در حال ورود به مرحله نهایی زوال است؛ زوالی که از مرزها آغاز شد و به‌زودی به قلب ساختار قدرت نیز سرایت خواهد کرد. این پایان آغاز یک فرصت تاریخی برای ملت کورد است تا آنچه را نسل‌ها برایش جنگیده، به واقعیت بدل سازد.

و مردمی هموار گردد.

دوم، آمادگی برای بازسازی. ملت کورد، اگرچه تحت ستم زیسته، اما میراثی غنی از زبان، فرهنگ، حافظه تاریخی و توان سازماندهی دارد. این میراث باید به سرمایه‌ای تبدیل شود برای بازسازی جامعه‌ای دموکراتیک، عدالت‌محور و برابر؛ جامعه‌ای که نه کینه‌توز باشد و نه تسلیم‌طلب.

اگر جمهوری اسلامی بر ویرانه‌های سرکوب، جنگ نیابتی، تخریب محیط زیست، تبعیض ملی و نابرابری جنسیتی ساخته شده بود، آینده باید معکوس آن باشد. جنبش ملی مردم کوردستان نشان داده که نه‌تنها در برابر ظلم ایستاده، بلکه برای عدالت، دموکراسی و همزیستی نیز آماده است. در جهانی که قدرت‌های منطقه‌ای به دنبال ثبات‌اند، و ملت‌ها به دنبال آزادی، صدای ملت کورد دیگر خاموش‌کردنی نیست. ترکیب فشارهای بین‌المللی، شکست‌های

تغییر بنیادین نظم سیاسی هستند. برای ملت کورد، این لحظه تاریخی تنها لحظه زوال رژیم نیست؛ بلکه لحظه‌ای‌ست برای طرح مجدد آن پرسش بزرگ و کهنه: «کوردها کجای ایران □ پس از جمهوری اسلامی خواهند بود؟» آیا بار دیگر در سایه یک ناسیونالیسم غالب، به حاشیه رانده می‌شوند؟ یا این‌بار تاریخ را به دست خود می‌نویسند؟

در این مسیر، ملت کورد نیازمند دو نوع آمادگی‌ست:

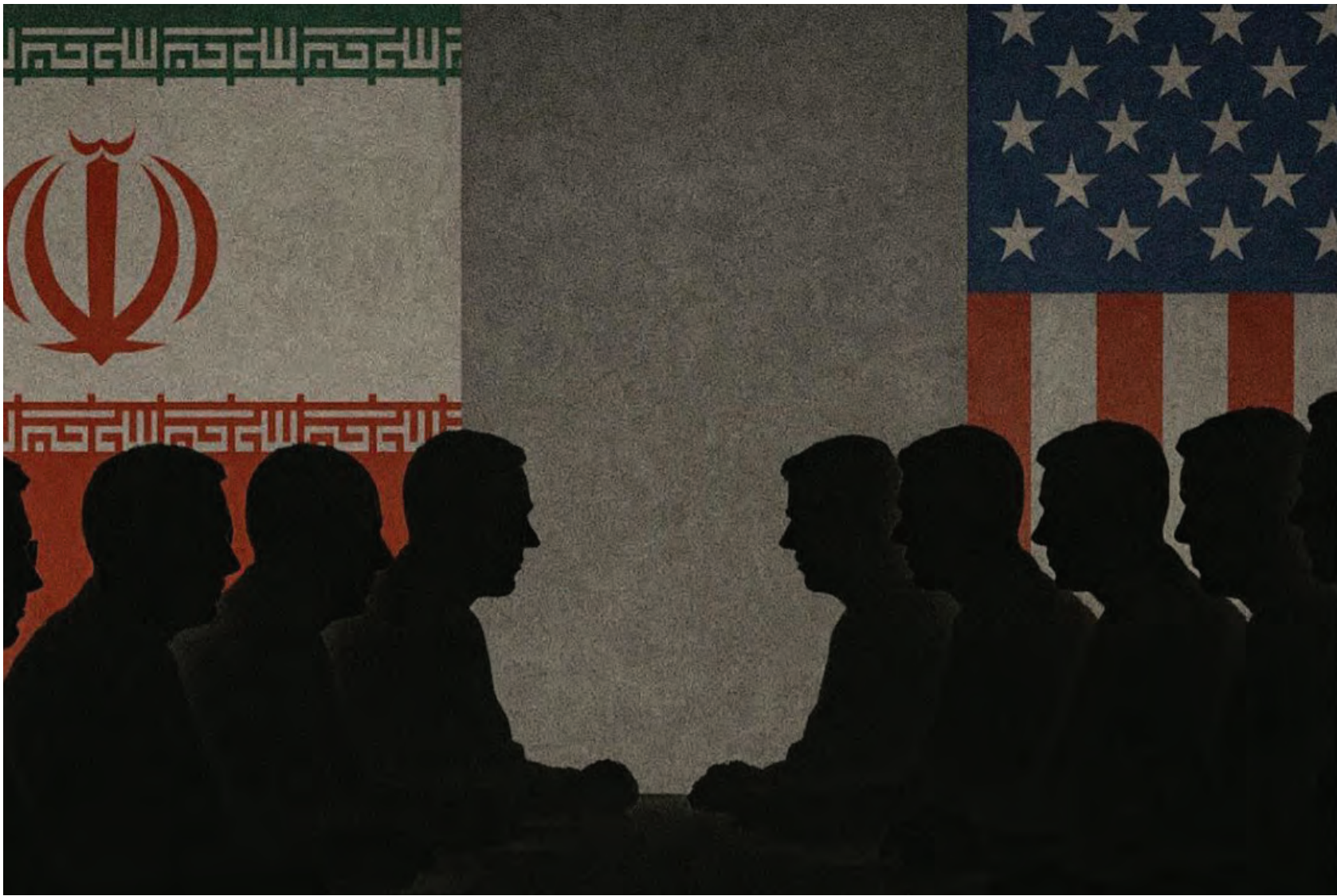
نخست، نیاز به آمادگی سیاسی و سازمانی برای روزی‌ست که فروپاشی حکومت مرکزی به واقعیت بدل می‌شود. این آمادگی یعنی ساختن یک ائتلاف ملی، متشکل از احزاب و جریان‌های سیاسی، شبکه‌های مدنی، و نهادهای فرهنگی، که بتوانند در خلأ ناشی از غیبت دولت مرکزی، سکان هدایت جامعه را در دست بگیرند؛ تا نه تنها از هرج‌ومرج جلوگیری شود، بلکه مسیر گذار به نظامی دموکراتیک

و ملت‌ها باز می‌گردد، و آموزش، فرهنگ، اقتصاد و سیاست، رنگ و زبان بومی به خود می‌گیرند.

امروز که تهران با میلیون‌ها جوان بی‌آینده، فساد ساختاری، و انزوای جهانی درگیر است، و همزمان کوردستان با موج نوینی از آگاهی سیاسی، فرهنگی و تاریخی روبه‌روست، تلاقی این دو مسیر تنها یک پیام دارد: جمهوری اسلامی در حال فروپاشی‌ست، و ملت کورد آماده‌ی ساختن آینده‌ای بدون آن است.

رژیم جمهوری اسلامی ایران اکنون در مرحله‌ای قرار گرفته که نه توان بازسازی مشروعیت داخلی خود را دارد، نه قدرت تثبیت موقعیت منطقه‌ای‌اش را. جنبش‌هایی چون خیزش ژینا، اعتصابات سراسری، و موج نافرمانی مدنی در کوردستان، بلوچستان، خوزستان، و سایر مناطق محروم، همگی حاکی از آن‌اند که مردم دیگر نمی‌خواهند فقط بازیگر یک «اصلاح ساختار» باشند؛ بلکه خواستار

مذاکرات هسته‌ای در تاریکی و غبار!



رضا دانشجو

پس از سال‌ها کشمکش، تهدید، تحریم و وعده‌های توخالی، دوباره سایه‌ی مذاکره بر دیوار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران افتاده است. در صحنه‌ای تکراری اما تراژیک، رهبر جمهوری اسلامی، این بار با تفسیری خاص و پرحاشیه از یک حدیث، باب گفت‌وگو با "شیطان بزرگ" را گشود. مذاکراتی که تا دیروز حرام بود، امروز ناگهان در زمره‌ی تدبیر و مصلحت قرار گرفته است.

اما این عقب‌نشینی تاکتیکی، بیش از آن‌که نشانه‌ای از تغییر دیدگاه حاکمیت باشد، گواهی‌ست بر بحرانی بودن وضعیت. مذاکراتی که نه از موضع اقتدار، که از روی ناچاری آغاز شده‌اند. در حالی که رسانه‌های وابسته به قدرت سعی در تصویرسازی مثبت از این روند دارند، اما واقعیت آن است که مذاکرات فارغ از هر سرانجام هیچ چیز مهمی را تغییر نخواهد داد.

درحالی‌که برخی منابع از احتمال توافق بر سر کاهش درصد غنی‌سازی اورانیوم سخن می‌گویند، فشارها از سوی اسرائیل و بعضی از جمهوری‌خواهان آمریکایی بر کاخ سفید در حال افزایش است. آن‌ها خواستار توقف کامل برنامه هسته‌ای و حتی محدودسازی توان موشکی جمهوری اسلامی هستند. این در حالی‌ست که در داخل ایران، حاکمیت تمام تمرکز خود را بر روی بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی از این مذاکرات گذاشته است، بدون آن‌که به ریشه‌های بحران داخلی توجهی کند.

در یکی از آخرین واکنش‌ها، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، از احتمال رسیدن به توافق و نزدیک شدن مواضع دو کشور خبر داده است. اما سوال اساسی این است که توافقی که در اتاق‌های بسته و میان چهره‌هایی که پاسخ‌گوی ملت نیستند شکل می‌گیرد، چه جایگاهی در نگاه مردم دارد؟

حقیقت این است که در داخل ایران، عامه مردم کوچکترین امیدی به این مذاکرات ندارند. جامعه‌ای که سال‌هاست با وعده‌های اقتصادی پوچ، سرکوب آزادی‌های مدنی، و بحران‌های متعدد مواجه شده، اکنون

دیگر گوش شنوایی برای وعده‌های «گشایش» ندارد. کاهش اعتماد عمومی به نظام حکمرانی به چنان سطحی رسیده که حتی امضای یک توافق هم نمی‌تواند زخم‌های عمیق بی‌کفایتی را التیام بخشد.

در پس‌زمینه‌ی مذاکراتی که با لعاب دیپلماسی رنگ‌آمیزی شده‌اند، مشکلات عدیده‌ای در داخل کشور در حال فوران هستند که هر کدام از آنها برای نابودی جمهوری اسلامی و فروپاشی آن کافی به نظر می‌رسند

اقتصاد بیمار؛ زخمی که هر روز عمیق‌تر می‌شود

اقتصاد ایران سال‌هاست درگیر یک بیماری مزمن و چندوجهی است. ترکیب تحریم‌های فلج‌کننده، فساد ساختاری، نبود شفافیت مالی، اقتصاد رانتی و سوءمدیریت، به نقطه‌ای رسیده که زندگی روزمره مردم را سخت و غیرقابل‌تحمل کرده است.

- تورم افسارگسیخته قیمت کالاهای اساسی را ماه‌به‌ماه بالا برده و قدرت خرید اقشار متوسط و ضعیف به‌شدت کاهش یافته است
- ریزش شدید ارزش ریال در برابر دلار، سپرده‌های مردم را بی‌ارزش کرده و اعتماد به سیستم بانکی به حداقل رسیده است.
- بیکاری گسترده، به‌ویژه در میان جوانان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، زمینه‌ساز نارضایتی اجتماعی گسترده و مهاجرت نخبگان شده است.

- صنعت و تولید تحت فشار تحریم‌ها، کمبود مواد اولیه و نبود ثبات اقتصادی، یا تعطیل شده‌اند یا با حداقل ظرفیت کار می‌کنند.
- در چنین شرایطی، هرگونه توافق هسته‌ای اگر هم به لغو یا کاهش تحریم‌ها منجر شود، نمی‌تواند بدون اصلاح ساختار اقتصادی، گرهی از مشکلات مردم باز کند.

بحران بی‌آبی؛ فاجعه‌ای زیست‌محیطی و امنیتی

ایران در یکی از خشک‌ترین مناطق جهان واقع شده، اما مدیریت نادرست منابع آبی، حفر بی‌رویه چاه‌های غیرمجاز، سدسازی‌های بی‌حساب، و کشاورزی غیراصولی این بحران را تشدید کرده است.

- رودخانه‌های مهمی مثل زاینده‌رود و کارون خشک شده‌اند یا به‌شدت کاهش دبی داشته‌اند.
- تالاب‌های حیاتی مانند هورالعظیم و گاوخونی رو به نابودی رفته‌اند.

- نارضایتی‌های اجتماعی در شهرهایی مانند اصفهان، خوزستان و چهارمحال‌وبختیاری در سال‌های اخیر به اعتراضات خیابانی و حتی درگیری کشیده شده‌اند.

- کوچ اجباری روستاییان و بحران امنیت غذایی نیز از پیامدهای مستقیم کم‌آبی هستند.

ادامه این روند می‌تواند به جابه‌جایی جمعیت، بحران‌های قومی و حتی درگیری بر سر آب در آینده نه‌چندان دور منجر شود.

خاموشی‌های گسترده؛ نماد

فرسودگی زیرساخت‌ها خاموشی‌های مکرر برق در سال‌های اخیر، دیگر فقط مختص فصل تابستان یا مناطق خاص نیست، بلکه به یک بحران سراسری تبدیل شده است.

- نیروگاه‌های فرسوده، ناتوان از تأمین تقاضای روزافزون مصرف هستند.

- کسری شدید تولید برق به‌ویژه در ساعات اوج مصرف، منجر به خاموشی‌های ناگهانی شده است.

- قطع برق صنایع منجر به زیان‌های میلیاردی و کاهش تولید در واحدهای صنعتی می‌شود.

- نارضایتی عمومی به خاطر قطع برق خانگی در گرمای تابستان یا سرمای زمستان، موجب بروز اعتراضاتی شده است.

این بحران نیز نتیجه سال‌ها سرمایه‌گذاری ناکافی در توسعه زیرساخت‌ها، فساد در پروژه‌های عمرانی، و بی‌توجهی به انرژی‌های تجدیدپذیر است.

ریزگردها و غبار؛ نفس تنگ مردم، وجدان خاموش مسئولان

طوفان‌های گردوغبار در سال‌های اخیر، به‌ویژه در مناطق غربی و جنوبی کشور، تبدیل به بخشی از زندگی روزمره مردم شده‌اند.

- استان‌هایی مانند خوزستان، ایلام، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان با روزهایی مواجه هستند که شاخص آلودگی هوا به مرزهای خطرناک می‌رسد.

- منابع داخلی و خارجی گردوغبار (خشک‌شدن تالاب‌ها در ایران و عراق، بیابان‌زایی، و کاهش پوشش گیاهی) شناسایی شده‌اند، اما اقدامی مؤثر برای مقابله با آن‌ها صورت نگرفته است.

- آثار بهداشتی مانند افزایش بیماری‌های تنفسی، قلبی و پوستی به‌شدت رشد کرده است.

- مدارس و ادارات بارها به دلیل آلودگی شدید هوا تعطیل شده‌اند، اما راهکاری پایدار ارائه نشده است.

در شرایطی که بخش بزرگی از مردم در حال دست‌وپنجه نرم‌کردن با این بحران‌ها هستند، تمرکز حکومت بر سیاست خارجی و حفظ قدرت، بیش‌ازپیش شکاف بین ملت و حاکمیت را عمیق کرده است

جمهوری اسلامی در باتلاق مشکلات هر روز بیشتر از روز قبل فرو می‌رود، رنگ و لعاب مذاکرات و توافق احتمالی با آمریکا هیچ چیز را عوض نمی‌کند. تنها تصویر مردم ایران از جمهوری اسلامی تاریکی و غبار است و تنها راه حل ممکن عبور از این باتلاق و رسیدن به سرمنزل مقصود است. با جمهوری اسلامی هیچ آینده‌ای وجود ندارد. جمهوری اسلامی سالهاست به مانند یک بیمار مرگ مغزی فقط در حال زندگی نباتی با دستگاه تنفسی است گاهی مذاکرات و گاهی بازی انتخابات! هیچ چیزی نمی‌تواند این مرده متحرک را احیا کند!